

# چشم‌انداز رفاه اجتماعی در جهان امروز\*

گردآوری و ترجمه دکتر ناصر موفقیان

در این شماره:

- چین به کجا می‌رود؟
- تسونامی جدید: خطر چاقی در امریکا و اروپا
- پیامدهای دردناک اصلاحات در بیمه‌های درمانی
- معمای کودکان استثنایی: تخبه‌پروری یا عدالت اجتماعی
- یازده میلیارد یورو سرمایه‌گذاری برای تأمین آب و ...
- مبارزه جهانی بر ضد «شیر خشک» و به نفع شیر مادر
- خرید تسلیحات یا مبارزه با فقر؟
- جهانی شدن از «نوع سوم»
- خانه‌تکانی آموزشی در لندن

\* منابع مورد استفاده در این مقاله:

*Independent, le Monde, ILO, USA today, Associated Press, AFP, CNN, Reuiter, Gardian. www.network social security.*

## چین به کجا می رود؟

رهایی ۴۰۰ میلیون نفر از فقر مطلق در کمتر از بیست سال!

سه سال پیش چانون، یکی از محله‌های قدیمی پایتخت چین که با خانه‌های سنتی کوچک و آجری در قلب پکن به حیات خود ادامه می‌داد، موضوع یک طرح نوسازی بلندپروازانه قرار گرفت؛ طرحی متناسب با چین مدرنی که حزب حاکم درصدد ساختن و پرداختن آن است. اهالی محل خلع مالکیت شدند، و بولدورها در ظرف چند روز سرتاسر محل را روبیدند و با خاک یکسان کردند. آثار گذشته‌های تاریخی از بین رفت و هزاران کارگر به ساختن آینده مشغول شدند. اکنون این شهر مدرن ساخته شده است. در بدو ورود به شهر، با مراکز تجارتي شهر روبه‌رو می‌شویم که به طول چند کیلومتر در امتداد خیابان لیونگ گوانگلو قطار شده‌اند. طرح ابتکاری شهرسازان چینی آن بوده است که تمام مراکز خرید پراکنده در سرتاسر پایتخت را در این شهرک مدرن متمرکز سازند: فروشندگان توپ و تور بسکتبال در کنار فروشندگان کت و شلوار و پالتو؛ مغازه‌های رادیوفروشی در کنار فروشندگان لوله آگروز خودروها ... عنوان رسمی این طرح هم «عقلانی کردن امور تجارتي پایتخت» بوده است ... ولی موضوع این است که بیشتر این فروشگاه‌ها خالی مانده است. توضیح یکی از مغازه‌داران نادری که خطر کرده‌اند و به این شهرک مدرن آمده‌اند تفکرانگیز است:

«بهای هر متر مربع زمین در اینجا بی‌نهایت گران است. بنابراین، نه از فروشندگان خبری هست، نه از مشتری. و، بعد، مشکل بزرگ این مرکز تجارتي غول‌آسا این است که در این ناحیه ایستگاه مترو وجود ندارد و رفت‌وآمد به آنجا عملاً وقت‌گیر و حتی ناممکن است. از سوی دیگر، ساختمانهایی که با آن سرعت به وجود آمدند، زیر باد و باران به حال خود رها شده‌اند و، در غیاب هرگونه ترمیم و نگهداری بسرعت در حال خراب شدن هستند. به جای عرضه کالاهای موجود در مغازه‌ها، پشت شیشه ویتریهای گرد و خاک گرفته، تکه مقوایی چسبانده‌اند که روی آنها نوشته شده: «از جلو ویترینها دور شوید! خطر افتادن اشیای سنگین!...»

خلاصه کلام: به هدر رفتن دهها میلیون یوان (واحد پول چین) در پروژه‌ای که حاصل زدوبندهای مرسوم بوده است.

یک استثنا؟... نه. بد نیست سری هم به ویگون، نزدیک شانگهای، بزینم. شهرداری این شهر کوچک ساحلی ابتکار درخشانی به خرج داده است: یک کارگر ساختمانی سابق که به خرید و فروش آهن قراضه روی آورده و میلیونر شده است، شهرداری را راضی کرده است که تمام کشتزارهای برنج را تسطیح کند و به جای آنها یک مجتمع فولادسازی روی آب بسازد. کشتیهای بادی کوچک و بزرگ در کنار کارخانه پهلو می‌گیرند و محموله‌های گُک و دیگر مواد معدنی را تخلیه می‌کنند. ظاهراً موضوع صرفه‌جویی در وقت و پول در میان است. هدف شهرداری این است که با این پروژه بزرگترین کارخانه فولادسازی چین را ایجاد کند: ۴۵۰ میلیون یورو در این طرح عظیم سرمایه‌گذاری شده است. ولی بانیان طرح و همچنین مسئولان شعبه محلی بانک ملی چین را به تازگی برای ادای توضیحات احضار کرده‌اند. چرا؟ بر اساس قانون، سرمایه‌گذاری‌های بیش از ۲۵ میلیون یورو باید قبلاً مجوزهای لازم را از «شورای دولتی» کسب کرده باشد. و، شهردار مبتکر برای دور زدن قانون و اجتناب از مخالفت‌های احتمالی با این طرح ابتکارآمیز، وام‌های دریافتی از بانک را به سی بخش کوچکتر از حداکثر معاف از مجوز تقسیم کرده است تا از سروکله زدن با مقامات بالادست اجتناب ورزد.

### توسعه مستقل از مصرف شهروندان

اینها فقط دو نمونه از بسیاری موارد دیگر است: فرودگاه‌های بین‌المللی نوآوار و تازه افتتاح شده که فقط پرندگان در آنجا نشست و برخاست دارند، بزرگراه‌هایی که بندرت کامیونی از آنجا عبور می‌کند، برجهای اداری عظیم و بدون مستأجر که در شهرهای فاقد بخش خدمات بنا شده‌اند، و بسیاری موارد دیگر نظیر اینها... چین سرعت توسعه می‌یابد، ولی به بهای تلف کردن منابع و سرمایه‌های عظیم! سرعت زیاده از حد؟ تا چندی پیش، کارشناسان از خود می‌پرسیدند ادغام این رقیب حریص و جاه‌طلب در اقتصاد جهانی چگونه خواهد بود، زیرا چین از این به بعد یکی از بازیگران بزرگ صحنه جهانی است. در سال گذشته، چین به تنهایی بخش مهمی از رشد اقتصاد جهانی را تأمین کرده است. چین برای ژاپن به صورت نوعی حلقه نجات درآمده است. در مورد کره و تایوان، امریکا - به عنوان بزرگترین خریدار و عرضه‌کننده کالا - جای خود را به چین داده است... خلاصه کلام، به جایی رسیده‌ایم که وقتی چین عطسه می‌کند، تمام دنیا به سرفه می‌افتد.

هشت تا نه درصد رشد سالانه کشور به مردم آن سرزمین امکان داده است تا سطح زندگی خود را بهبود بخشند. بر اساس گزارش بانک جهانی، ۴۰۰ میلیون چینی در ظرف ده سال از فقر مطلق رهایی یافته‌اند. به عنوان نمونه، بد نیست وضع این دهکده منطقه روستایی سیشوان را در نظر بگیریم که در مرکز کشور به تولید مواد گیاهی می‌پردازد. به گفته یکی از دکان‌داران خرده‌پای دهکده، «ده سال پیش ما حتی پول خریدن سیگار هم نداشتیم. امروز بیشتر اهالی دهکده دارای تلفن همراه و حداقل یک موتورسیکلت هستند، و بزودی هر خانواده‌ای یک اتومبیل شخصی کوچک خواهد داشت.» این واقعیتی است که چین نهضت «چهار چرخه شدن» را سرعت دنبال می‌کند:

تا ده سال پیش در خیابانهای پایتخت، جز صدای چرخهای روغن‌نخورده دوچرخه‌های مفلوک صدای دیگری به گوش نمی‌رسید. امروز، مهمترین موضوع بحثهای مردم پایتخت مسئله تراکم ترافیک و راه‌بندان‌های عظیم در خیابانهاست. هر روز، یک هزار اتومبیل جدید برای یافتن محل پارکینگ در گوشه‌ای از کوچه و خیابانهای پکن تلاش می‌کنند. چین برای ربودن عنوان سومین تولیدکننده جهانی اتومبیل با آلمان رقابت می‌کند. با این وصف، موتور اصلی این توسعه سریع مصرف چینی‌ها نیست. این توسعه شتاب‌آمیز، حداقل به میزان ۷۰ درصد ناشی از سرمایه‌گذاری‌های بنگاه‌هاست. تردیدی نیست که چین نوین به جاده، ساختمانهای مسکونی و کارخانه احتیاج دارد، ولی این‌گونه مشارکتهای عظیم بخش عمومی در سرمایه‌گذاری تا به حال سابقه نداشته است. سرمایه‌گذاری‌هایی که اغلب آنها چندان مقرون به صرفه نیستند و بازده مناسبی ندارند.

### سرمایه‌گذاری‌های کور

برای آنکه چند رقم به دست داده باشیم، بد نیست یادآور شویم که چین اندکی بیش از ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی خود را برای دستیابی به رشد ۹ درصد سرمایه‌گذاری می‌کند. هند، برعکس، با کمتر از نصف همین سرمایه‌گذاری همان مقدار رشد را تأمین می‌کند. در مورد ایالات متحد آمریکا، که قهرمان بهره‌وری سرمایه محسوب می‌شود، با سرمایه‌گذاری فقط ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به ۴ درصد رشد سالانه می‌رسد. گستره این رشد شتاب‌آلود در چین همه را به لرزه درآورده است. چین ۴ درصد از اقتصاد جهانی را تشکیل می‌دهد، ولی در سال

گذشته ۴۰ درصد از سیمان تولیدشده در جهان را به مصرف رسانده است. به دلیل آنکه دودکش‌های کارخانجات چین دائم در حال دود کردن هستند، این کشور عنوان بزرگترین مصرف‌کننده نفت را از ژاپن ربوده است. چین ۲۲۰ میلیون تن فولاد تولید کرده که ۶۰ میلیون تن بیشتر از کل تولید فولاد در اتحادیه اروپا است! و قرار است که امسال تولید فولاد چین بیشتر از مجموع تولید فولاد در ژاپن به اضافه ایالات متحد آمریکا باشد.

هنگامی که کوره‌های بلند ذوب آهن در دست ساختمان در چین به پایان برسد و فعالیت تولیدی خود را شروع کنند، ظرفیت تمام بندرگاه‌های دنیا هم برای تحویل کُک و سنگ آهن مورد نیاز چین کافی نخواهد بود. ولی موضوع مهم آن است که این افزایش ظرفیت تولیدی با افزایش بهره‌وری همراه نیست. از آنجا که هر یک از ایالت‌های چین لازم دیده است که صنایع فولادسازی خاص خود را داشته باشد، چین در حال حاضر دارای ۶۰ مرکز فولادسازی بزرگ است (به اضافه هزاران کوره کوچک که به بازگردانی آهن پاره‌ها مشغول‌اند).

نمونه دیگری از آنچه خود چینی‌ها آن را با عبارت پردازی‌های فرمول‌وار «سرمایه‌گذاری‌های کور» می‌نامند، تلفن‌های همراه است. طبق برنامه قبلی قرار بوده ۲۰۰ میلیون دستگاه از این نوع تلفن‌ها در سال ۲۰۰۴ ساخته شود. چیزی که دو برابر نیازهای بازار داخلی کشور است. حال، با مازاد این تلفن‌ها چه باید کرد؟ صادرات؟ ولی سازندگان چینی تلفن همراه در واقع مونتاژکننده قطعه‌هایی هستند که از کره جنوبی و ژاپن وارد می‌کنند و بنابراین هیچ‌گونه ارزش افزوده‌ای برای این «تولیدات» متصور نیست.

این «سرمایه‌گذاری‌های کور» تابع منطقی هستند که قوانین بازار را نادیده می‌گیرد، و در یکی از گزارش‌های «انجمن ارزیابی ریسک‌های مالی»، مودیز، مورد تحلیل قرار گرفته است: چین، برای تغذیه ظرفیتهای صنعتی رشدیابنده خود، ناچار واردات مواد خام را افزایش می‌دهد. نتیجه: قیمت این‌گونه مواد مانند آهن یا نیکل سرعت افزایش می‌یابد. هزینه تولید بالا می‌رود و به همان نسبت حاشیه سود کاهش می‌یابد.

عقل سلیم ایجاب می‌کند که، در چنین شرایطی، بازی را آرام کنیم، ولی، در چین، برعکس رفتار می‌کنند: مسئولان صنایع سرمایه‌گذاری‌های جدیدی برای ایجاد ظرفیتهای جدید به عمل می‌آورند تا آنچه را در سودآوری از دست می‌دهند با افزایش حجم جبران کنند! این بازی نابخردانه را که برخلاف قوانین گرانثی است تا کی می‌توان ادامه داد؟ بر اساس نتیجه‌گیری

گزارش یادشده، «سرانجام، به علت سطح بسیار بالای قرضها، یک انقباض ناگهانی رشد یا اعتبارات می‌تواند ورشکستگی‌های عظیمی را به دنبال داشته باشد.»

### بانکهای در آستانه سقوط

روشن‌تر گفته باشیم، بانکهای چینی که هم‌اکنون هم بسیار آسیب‌پذیر هستند، با خطر بزرگی مواجهند. به نحوی که کارشناسان مستقل معتقدند مهمترین خطری که بر اقتصاد چین و امروزین کردن کشور سایه انداخته است، فروریختن نظام بانکی در حالتی شبیه به ورشکستگی است. بقای بسیاری از این بانکها بدون حمایت و تضمینهای دولتی امکان‌پذیر نخواهد بود. برحسب آمار رسمی که به طور معمول واقعیت را بسیار دست‌کم می‌گیرند، نظام مالی چین متکی به ۲۵۰ میلیارد دلار بستانکاری مشکوک است که تقریباً معادل ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی (فعالیت سالانه کشور) می‌شود.

مشکل بانکهای چینی این است که بدون هرگونه مرحله گذار، به طور مستقیم از یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی و متمرکز به اقتصاد بازاری وارد شده‌اند. در گذشته، بانکداری در چین کار ساده‌ای بود، چون بانکها در واقع نقش صندوقدار دولت را ایفا می‌کردند، و بر اساس دستورالعملهای دولت سهمیه اعتبارات تعیین شده برای هر واحد صنعتی یا خدماتی را به آن دستگاه تحویل می‌دادند. امروزه، بانکها باید به تنهایی گلیم خود را از آب بیرون بکشند و دست‌کم به ظاهر بر اساس معیارهای سودبخشی وام بدهند. و انجام این وظیفه مستلزم کاردانی‌ها و تجربیاتی است که کارمندان و مسئولان بانکهای چینی فاقد آنها هستند. بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها در سطح ایالتها و شهرداری‌ها شکل می‌گیرد. شعبه‌های محلی بانکها به طور معمول تحت فشارهای مقامات رسمی محل هستند که اعتبارات لازم برای نجات مجتمعهای صنعتی در حال احتضار را سرازیر کنند، یا تأمین هزینه طرحهای چشمگیر و پرشکوه را برعهده بگیرند.

حکومت مرکزی در پکن، که به خطرهای ناشی از نظام بانکی در زمینه رشد اقتصادی واقف است، طرح ویژه‌ای برای تجدید ساختار نظام بانکی در نظر گرفته است، ولی در عین حال تزریق سرمایه به بانکهای بیمار را نیز ادامه می‌دهد (۲۰ میلیارد دلار برای بانک ملی چین، که یکی از مهمترین مؤسسه‌های بانکی کشور است). ولی با وارد شدن چین به سازمان تجارت جهانی،

فرصت زیادی برای آن کشور باقی نمانده است: از سال ۲۰۰۷، بازار بانکی چین به روی خارجیان باز خواهد شد.

### ابره‌های متراکم و تهدیدآمیز

مقامات مسئول در چین ظاهراً تراکم فزایندهٔ ابره‌های تهدیدآمیز را متوجه شده‌اند. هدف آنها سازماندهی نوعی فرود محتاطانه است که مفهوم آن چیزی نیست جز از میان برداشتن «سرمایه‌گذاری‌های کور» بدون از بین بردن رشد لازم برای ایجاد میلیون‌ها شغل که چین برای جذب نیروی کار اضافی بدانها نیاز دارد (بویژه در اثر مهاجرت‌های روزافزون روستاییان به مناطق شهری). چنانچه مقامات مسئول محبوب بودن و آرامش را از حد بگذرانند، واردات کشور همچنان افزایش خواهد یافت و کسری موازنهٔ بازرگانی باز هم بیشتر خواهد شد (۲/۲ میلیارد دلار در ماه مارس ۲۰۰۴)... ولی فشردن ناگهان پا روی ترمز موجب خاموش شدن موتور می‌شود. بنابراین، ووشیاثولینگ، مدیرعامل بانک مرکزی، دعوتهای مداوم به احتیاط را با تصمیم‌گیری‌های مقتدرانه درهم می‌آمیزد و به هر مناسبت خواستار «همکاری یکایک مسئولان» می‌شود - بویژه، هنگام اعلام تدابیر استعلاجی تازه: تثبیت قیمت بعضی از تولیدات، کاهش سهمیهٔ اعتباری بعضی از صنایع، منجمد ساختن اعتبارات صنایع فولادسازی، کارخانه‌های سیمان و مجتمع‌های مسکونی و اداری... به یاری این‌گونه تدابیر که مطمئن‌ترین راه برای متوقف کردن بعضی سرمایه‌گذاری‌های صنعتی خطرآفرین است، بعضی نتایج کم‌وبیش محسوس در ماه‌های گذشته پدید آمده است: رشد افسارگسیختهٔ سرمایه‌گذاری‌ها از ۳۴/۷ درصد به ۱۸/۳ درصد رسیده است، و رشد تولید صنعتی هم کاهش رقیقی نشان می‌دهد (از ۱۹ درصد به ۱۷/۵ درصد).

در مجموع، به گفتهٔ تونی شیل، رئیس مؤسسه خدمات مالی «یورومانی»، «مدیریت اقتصاد کلان کار چندان ظریفی نیست، ولی مقامات چینی خیلی خوب می‌توانند با ابزارهای روستایی که در اختیار دارند کارها را به پیش ببرند». در هر کشور دیگری، این تراکم زیاده از حد قرضه‌های ناسالم ایجاد وحشت می‌کند. ولی این اولین بار نیست که چین از میان آشفتگی‌های شدید جان سالم به در می‌برد. از شروع اصلاحات تاکنون، کشور دو سرمازدگی اقتصادی را پشت سر گذاشته است. و، هر بار موتور از نو به حرکت درآمده است.<sup>۱</sup>

۱. برگرفته و تلخیص از نوول اوسرواتور، پاریس، ۲۵/۰۹/۲۰۰۴.

## تسونامی جدید: خطر چاقی در امریکا و اروپا

### علت: تبلیغات گمراه کننده صنایع مواد غذایی

وزارت بهداشتی ایالات متحد امریکا اعلام کرده است که درمانهای ویژه چاقی و عوارض آن را زیر پوشش بیمه‌های درمانی قرار خواهد داد. تاکنون، سازمانهای عمومی بیمه‌های درمانی در امریکا چاقی را به عنوان بیماری قبول نداشتند. ولی، وزیر بهداشتی آن کشور اعلام داشته است که چنانچه عملیات درمانی معینی در مورد چاقی به نتایج مثبتی برسد، و شخص بیمار سلامت خود را بازیابد، هزینه‌های درمانی او از جانب بیمه‌های درمانی پرداخت خواهد شد.

وزیر بهداشتی در برابر یک کمیسیون مجلس سنای آن کشور اعلام داشته است:

«چاقی به صورت یکی از مسائل حاد تندرستی عمومی در کشور ما درآمده است. به سبب این حالت غیرعادی، میلیونها نفر از مردم ما از ناراحتی‌های جسمانی غیرعادی رنج می‌برند و زودتر از سن متعارف جان می‌سپارند.»

در عین حال، وزیر بهداشتی به اطلاع مجلس سنا رسانده است که این برنامه میلیاردها دلار برای بیمه‌های خدمات درمانی هزینه خواهد داشت.

### دومین علت مرگهای نابهنگام

سازمان بیمه‌های درمانی، از این به بعد باید مشخص سازد که چه نوع درمانها - بویژه درمانهای همراه با جراحی - برای افراد زیاده از حد فربه مؤثر واقع می‌شود. بر اساس برآوردهای تقریبی، نزدیک دو سوم از امریکایی‌ها دارای اضافه وزن هستند یا چاق محسوب می‌شوند، و این امر خطر بیماریهای قلبی، بیماری قند و بعضی از انواع سرطانها را تشدید می‌کند.

در تابستان گذشته، فیلم مستند و هشداردهنده‌ای در امریکا روی پرده سینماها و تلویزیون‌ها رفت به نام «خیلی بزرگ کن!». <sup>1</sup> سازنده این فیلم، مورگان اسپرلاک، مدعی شده بود که به مدت یک ماه، صبحانه، ناهار و شام خود را در یکی از رستورانهای مک دانلد، سازنده مشهور «همبرگر»

1. "Super Size Me"



و دیگر غذاهای حاضری، خورده است تا عاقبت «بدخوری» را به همگان نشان دهد. با این برنامه، مورگان اسپرلاک در حقیقت خود را مبدل به نوعی موش آزمایشگاهی کرده بود تا خطرات غذاهایی را که رستورانهای زنجیره‌ای مک‌دانلد، با قیمت نسبتاً کم، حجم زیاد، و تبلیغات سرسام‌آور، نه فقط در امریکا، بلکه در سرتاسر دنیا عرضه می‌دارند، به طور تجربی آشکار سازد. خاصه آنکه، اندکی پیش از نمایش این فیلم مستند در شبکه‌های وسیعی از تلویزیونها و سینماهای امریکا، مک‌دانلد با سروصدای فراوانی اعلام کرده بود که برنامه غذایی جدید خود را بزودی، با عنوان، «خیلی بزرگم کن!» ارائه می‌کند. با این برنامه، مشتریان رستورانهای مک‌دانلد می‌توانستند با پرداخت مبلغ ناچیزی دو لیتر نوشابه گازدار و شیرین و حاوی کافئین (به جای یک لیتر و نیم قبلی) برای نوشیدن با ۲۵۰ گرم همبرگر و نیم‌کیلو سیب‌زمینی سرخ کرده دریافت دارند که در مجموع حجم آنها بسیار بیشتر از ساندویچهای سنتی این مؤسسه بود.

نخستین تأثیر فیلم مستند مورگان اسپرلاک این بود که مدیریت کل غذاخوری‌های زنجیره‌ای مک‌دانلد اعلام کرد که برنامه «خیلی بزرگم کن!» را به اجرا نخواهد گذاشت و، در ضمن، این موضوع را هم خاطر نشان می‌ساخت که این تصمیم مک‌دانلد ارتباطی با نمایش فیلم مستند یادشده ندارد.

ولی، تأثیر فیلم یادشده خارق‌العاده بود. این فیلم مستند که به طور خاص دربارهٔ زیانهای جسمانی غذاهای مک‌دانلد ساخته شده بود، در فستیوال امریکایی «سینمای مستقل» در ساندنس نمایش داده شد و در واقع بازسازی عینی واقعیتی بود که بخشی از زندگی روزانهٔ میلیونها امریکایی را در هر شبانه‌روز تشکیل می‌دهد.

در این فیلم مستند، نشان داده می‌شود که مورگان پیش از شروع کار، با مراجعه به یک پزشک عمومی، یک متخصص قلب و عروق، یک متخصص بیماریهای گوارشی و داخلی و یک متخصص رژیمهای غذایی، خودش را مورد آزمایشهای دقیق قرار می‌دهد و همین تیم پزشکی را مأمور می‌کند که به مدت یک ماه او را زیر نظر داشته باشند و تغییرات حاصل در وضع تندرستی و دستگاه‌های مختلف بدن او را ضبط و ثبت کنند. بعد، آقای مورگان برنامه غذایی خود را، به طرزیکه در بالا گفته شد، در رستورانهای مک‌دانلد شروع می‌کند، بدین ترتیب که برای صبحانه و ناهار و شام به این رستورانها می‌رود و تمام پیشنهادهایی را که از طریق صورت

غذای رسمی رستوران ارائه می‌شود قبول می‌کند و هر بار هم که گزینش صورت غذای «خیلی بزرگم کن!» را به او پیشنهاد می‌کنند آن را می‌پذیرد.

### تسونامی چربیهای زیر پوست

نتیجه این تجربه از بسیاری لحاظ چشمگیر است. در فیلم مورد بحث، نتایج حاصل از این تجربه به صورت جدولها یا تصویرهای تطبیقی - مقایسه‌ای نشان داده می‌شود؛ بدین صورت که در تصویر «الف» کبد شخص سالم نشان داده می‌شود و در تصویر «ب» کبد شخص بیمار. با این تفاوت که در فیلم مورد بحث، این تصویرها «نفاشی شده» نیستند، بلکه در آغاز تصویرهای واقعی اجزای بدن یک جوان کاملاً سالم و معمولی نشان داده می‌شود (جوانی که ورزش می‌کند، و دوست گرمابه و گلستان او هم «گیاهخوار» است - یعنی هرگونه غذای حیوانی را از زندگی خود حذف کرده است. بعد، در تصویرهای بعدی می‌بینیم که همین جوان ورزشکار و خوش اندام بتدریج در اثر مصرف غذاهای مک‌دانلد بسرعت تغییر شکل می‌دهد: شل و ول می‌شود، قطر کمرش در اثر چربی زیاده از حد روزبه‌روز بیشتر می‌شود، رنگ و روی او بتدریج طراوت خود را از دست می‌دهد و تیره و کدر می‌شود. ولی همه اینها در برابر نتایج آزمایشهای خون همین جوان هیچ است: میزان کلسترول او بسرعت بالا می‌رود، کبد او واکنشهایی نشان می‌دهد که بسیار شبیه کبدهای الکلی است، و دوست نزدیک او نیز از رخوت‌زدگی و بی‌حالی و تنبل شدن رفیق قدیمی‌اش سخن می‌گوید.

توصیف و تشریح این رژیم جهنمی تقریباً نیمی از فیلم یادشده را تشکیل می‌دهد. بقیه فیلم با پدیده همه‌گیر چاقی ارتباط می‌یابد که در امریکا به صورت مسئله روز درآمده است. در نخستین بخش فیلم اشاره‌هایی می‌شود به منشأ و مبدأ این تسونامی چربیهای زیر پوست که چیزی نیست جز تبلیغات بی‌حد و حسابی که برای فروشگاه‌های زنجیره‌ای همبرگر، پیتزابرگر و مانند اینها به عمل می‌آید و ذهن و فکر و حواس پنج‌گانه کودکان و جوانان و زنان و مردان کشور را با نشانه‌های تجارتنی نمادین، اعم از نمادهای دیداری یا شنیداری، شرطی می‌کند. در یکی از قسمتهای فیلم، گروهی از زنان را می‌بینیم که برای تماشای «کاخ سفید» آمده‌اند، مورگان از آنها می‌خواهد که «سوگند وفاداری به کشور» را که تمام بچه‌های امریکایی در مدرسه یاد می‌گیرند بخوانند. هیچ کدام از آنها نمی‌تواند این متن ساده را به یاد بیاورد. ولی همه آنها متن آگهی‌های تبلیغاتی تصنیف‌گونه غذاهای مک‌دانلد را دسته‌جمعی می‌خوانند!

فیلم مستند مورگان اسپرلاک، پُر است از اعداد و ارقام و مصاحبه‌های گوناگون که جای شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد: صنایع مواد غذایی تمام شکردهای بازاریابی را برای جلب وفاداری مشتریان خود به کار می‌گیرند و این تهاجم پردامنه را قبل از همه برای وابسته کردن کودکان و نوجوانان به کار می‌گیرند و در این راه از ویژگیهای اعتیادآور مواد چرب و شیرینی‌ها استفاده می‌کنند.



جالب توجه است که پدیده چاقی در اروپا هم زنگهای خطر را به صدا درآورده است. به عنوان نمونه، در فرانسه هم منابع رسمی اعلام کرده‌اند که از چند سال پیش پیشرفت پدیده چاقی هیچ قشری از جمعیت را در امان نگذاشته است. به نحوی که هم‌اکنون در فرانسه ۵/۳۹ میلیون فرد چاق شمارش شده‌اند که یعنی ۱,۱۶۷,۰۰۰ نفر بیشتر از سه سال پیش.

این آمار چون و چرا بر نمی‌دارد. به گفته دکتر ماری شارل، متخصص بیماریهای واگیردار در «انستیتوی ملی بهداشت و تحقیقات پزشکی»، «چنانچه پیشرفت چاقی در فرانسه سد نشود، در سال ۲۰۲۰، بیش از ۲۰ درصد از جمعیت کشور به این بیماری مبتلا خواهند بود».

بدین ترتیب، فرانسه هم مانند بسیاری از دیگر کشورهای جهان در حال چاق شدن است. بر اساس آمار موجود، هم‌اکنون در این کشور بیست میلیون نفر از مردم چاق محسوب می‌شوند یا «اضافه وزن» دارند، و در ظرف شش سال جمعیت کشور به طور متوسط ۱/۷ کیلوگرم چاق شده است. بر اساس همین آمار، در سال ۲۰۰۳، میان افراد چاق کشور فرانسه، ۱,۷۸۰,۰۰۰ نفر مبتلا به فشار خون هستند، ۱,۲۸۰,۰۰۰ نفر دارای چربی اضافی در خون، و ۵۶۵,۰۰۰ نفر هم بیماری قند دارند. به گفته پروفیسور آرنو بادوان، متخصص تغذیه که آمار یادشده از بررسی سراسری او استخراج شده است، این نوع چاقیهای پیشرفته، علاوه بر مسائل قلبی و عروقی، بعضی ناراحتیهای تنفسی هم به وجود می‌آورد، مانند نفس‌تنگی در حالت خواب که استفاده از ماسکهای مخصوص را ضروری می‌سازد.

بررسیهای موجود نشان می‌دهد که پیشرفت نسبتاً سریع پدیده چاقی در تمام مناطق کشور دیده می‌شود، ولی در بعضی مناطق نسبت افراد چاق به ۱۵/۳ درصد جمعیت هم می‌رسد. از نظر گروه سنی، آشکار شده است که از ۳۵ سالگی پدیده چاقی به طرز نگران‌کننده‌ای افزایش

می‌یابد، به نحوی که در ظرف شش سال فراوانی چاقی بین افراد ۳۵ تا ۴۴ ساله نزدیک به ۵۱ درصد رشد داشته است. از ۴۵ سال به بعد، اضافه وزن در حدود نیمی از مردان و یک چهارم از زنان را مبتلا می‌سازد. پس از ۶۵ سال، نسبت افراد چاق در هر دو جنس یکسان می‌شود (تقریباً ۱۵ درصد). بر اساس همین بررسیها، توزیع چاقی میان گروههای شغلی تقریباً یکسان است، ولی گروههای شغلی خاص که بیش از دیگران در معرض بیماری چاقی قرار گرفته‌اند، به ترتیب فراوانی پدیده، عبارتند از: پیشه‌وران - مغازه‌داران (۱۶/۱ درصد)، کشاورزان (۱۳/۲ درصد) و کارکنان بازنشسته (۱۵/۵ درصد).

کارشناسان امر در فرانسه هشدار داده‌اند که برای «معکوس کردن» این گرایش و پیشگیری از دچار شدن به وضع و حال امریکا، هر چه زودتر باید اقدامات مؤثری برای تنظیم و کنترل کمیّت و کیفیت تغذیه کودکان و نوجوانان، مبارزه با بی‌حرکتی جسمانی، و توجه بیشتر به نوع غذاهای خانگی و غیرخانگی از یک سو، و یافتن راه‌حلهایی برای جلوگیری از آگهی‌های تبلیغاتی گمراه‌کننده و زیانمند صنایع مواد غذایی، از سوی دیگر، به عمل آید. □

## پیامدهای دردناک اصلاحات در بیمه‌های درمانی

دولت آقای رافارن، نخست‌وزیر فرانسه، در ۱۳ اوت ۲۰۰۴ لایحه اصلاح بیمه‌های درمانی کشور را پس از جرّ و بحثهای شدید بین مقامات دولتی و مخالفان دولت به مجلس ملی تقدیم کرد، و به رغم تلاشی که جناح مخالف به خرج داد، به طرز نسبتاً آرامی به تصویب رساند. از این لایحه بوی خوشی به مشام نمی‌رسید؛ بویژه برای مردمی که به موجب همین «اصلاحات» بخش مهمی از امتیازات خود را در زمینه بازپرداخت هزینه‌های درمانی خود از دست می‌دادند. در واقع، تهیه و آماده‌سازی متن این لایحه قانونی با تظاهرات گسترده‌ای از جانب احزاب مخالف همراه نبود (ناگفته نماند که، بر اساس چند انتخابات محلی ماههای اخیر جناح مخالف دولت عملاً در اکثریت مطلق قرار گرفته است، هرچند، دولت کنونی هنوز هم تا چند ماهی که به انتخابات سراسری برای دوره جدید پارلمان باقی مانده با اکثریت ائتلافی ناچیزی به حیات خود ادامه می‌دهد).

در هر حال، از همان پایان ماه اوت ۲۰۰۴، وزیر بهداشت و درمان با لحن مسرت‌باری اعلام می‌کرد: «خوشبختانه، در مورد اصلاح بیمه‌های درمانی مشکلات را پشت سر گذاشتیم.»

### ایجاد احساس مسئولیت در بیماران

ولی قضیه وخیم‌تر از اینهاست. با اجرای مرحله به مرحله این قانون جدید (که از ۱۲ ژانویه ۲۰۰۵ شروع شده) و انتشار آیین‌نامه‌های اجرایی آن در «روزنامه رسمی»، امواج مخالف بتدریج دامنه می‌گیرد.

در آغاز کار، دولت سخن از دو «هدف» عمده به میان می‌آورد: ایجاد «احساس مسئولیت» در بیماران و مراجعان به درمانگاه‌ها و بیمارستانها. چگونه؟ با افزایش دادن آن بخشی از هزینه‌های بهداشتی - درمانی که از نظر قانونی بر عهده خود مراجعان و بیماران قرار می‌گیرد، به منظور کاهش دادن کسری فزاینده حسابهای صندوق تأمین اجتماعی تا سال ۲۰۰۷، بویژه از طریق محدود کردن امکانات مراجعه مستقیم به پزشکان متخصص.

در پاییز گذشته مسئله تازه‌ای هم پیش آمد، و آن هم ضرورت گشودن باب مذاکره با پزشکان متخصص بود که، به موجب یک طرح دیگر دولت، نمی‌بایست تا ده سال دیگر نرخهای خود را افزایش دهند. نتیجه عملی این طرح آن بود که گروه عظیمی از پزشکان متخصص قراردادهای خود با بیمه‌های درمانی را لغو کردند و از پذیرفتن بیماران «دفعرجه‌ای» امتناع ورزیدند.

از سوی دیگر، دولت برای توجیه طرحهای «اصلاحی» خود در زمینه بیمه‌های درمانی، زیر عنوان پر هیبت «تنظیم و منطقی ساختن کیفیت نظام درمانی کشور» طرح دیگری را به میدان آورده است که به موجب آن از اول ژوئیه ۲۰۰۵، بیماران و مراجعان به پزشکان و بیمارستانها برای بهره‌مند شدن از بهترین شرایط ممکن باید به جای مراجعه مستقیم به پزشکان متخصص، ابتدا در شبکه درمانی جدیدی ثبت‌نام کنند که زیر نظر یک پزشک عمومی انجام وظیفه خواهد کرد (پزشکی که می‌تواند همان پزشک عمومی آشنا و مورد مراجعه خود بیماران باشد).

حال، اگر کسی مایل نباشد که از این مسیر بگذرد با دو نوع «مجازات» مواجه خواهد شد: ۱. بازپرداخت هزینه‌های درمانی‌اش از سوی بیمه‌های درمانی کاهش خواهد یافت (بدین معنا که به جای ۷۰ درصد کنونی به ۶۰ درصد یا کمتر خواهد رسید)، و ۲. حق الزحمه‌ای که باید به پزشکان بپردازد سنگین‌تر خواهد شد. چرا؟ چون برای آشتی با پزشکان متخصص و به دست آوردن دل آنها، وزارت بهداشت و درمان قراردادهای جدیدی با آنها منعقد خواهد کرد که با

روشهای پیچیده و پلکانی خود، در نهایت امر، افزایشهای نه چندان سبکی به حق الزحمه‌های آنان تعلق خواهد گرفت و، علاوه بر همه اینها، نوعی «بخش پزشکی آزاد» هم در چارچوب بیمه‌های درمانی به وجود آمده است که فاقد هرگونه سقف و حد و حدودی برای پرداخت «حق مشاوره» و «حق ویزیت» و غیره است.

### «موفقیت» پر هزینه

تردیدی نیست که مجموع این «اصلاحات» هرگونه مانع و سد و بندی را در زمینه افزایش هزینه‌های درمانی از میان برمی‌دارد. بر اساس بعضی مفروضات کار، محاسبه‌هایی از سوی «صندوق ملی بیمه‌های درمانی» به عمل آمده که تا حدی می‌تواند نمایشگر تأثیرات نهایی این «موفقیت» دولت بر بازپرداخت هزینه مراجعه به پزشکان متخصص باشد:

در صورتی که ۷۵ درصد از عملیات مراجعه - معاینه - درمان در سطح پزشکان عمومی شبکه‌های درمانی جدید صورت گیرد، هزینه‌های صندوق بیمه‌های درمانی در حوزه فعالیت پزشکان متخصص به میزان ۲ درصد افزایش خواهد یافت. در عوض، اگر این نظام جدید بیمه‌های درمانی با موفقیت کمتری همراه باشد و فقط ۵۰ درصد از عملیات پزشکی مورد بحث را دربرگیرد، هزینه‌های یادشده ۳ درصد کاهش خواهد یافت.

به عبارت روشنتر، تنها در زمینه مرتبط با پزشکان متخصص، و با فرض ثابت ماندن رفتار مراجعان، موفقیت این طرح اصلاحگرانه موجب افزایش کسری صندوق بیمه‌های درمانی خواهد شد.



به اعتقاد کارشناسان، بعضی تدابیر پیش‌بینی شده در قراردادهای پزشکی (بین صندوق بیمه‌های درمانی و پزشکان طرف قرارداد)، مانند رجوع به یک «پزشک ناظر» برای دریافت «تشخیص تخصصی» با حق الزحمه ۴۰ یورو، به میزان دو بار در سال، به طور بالقوه صندوق بیمه‌های درمانی را تهی خواهد کرد. برای آنکه چنین اتفاقی نیفتد، لازم می‌آید که دهها میلیون نفر از بیمه‌شدگان و دهها هزار نفر از کارکنان امور پزشکی و درمانی بشدت خود را کنترل کنند و مطابق میل طراحان این «اصلاحات» رفتار کنند.

مسئله این است که، به گفته یکی از منتقدان طرح، در قرارداد پزشکی بین صندوق و پزشکان

ماده خاصی برای تضمین پارسایی آنان وجود ندارد! صندوقهای بیمه هیچ وسیله‌ای در اختیار ندارند که به وسیله آن درستی یا دقت تشخیص پزشکان را کنترل کنند. بدین ترتیب، از اول ژوئیه، کافی است که پزشکان عمومی مرحله ۱ (با نرخ ثابت، ۲۲ یورو) در روی فرمهای مخصوصی که برای هر بیمار در نظر گرفته شده، روی مربع کوچک مخصوص مراجعه به «پزشک ناظر» را ضربدر بزنند تا شمار مراجعان حداقل ۱۰ درصد افزایش یابد.

بنابراین، راههای انحرافی برای گریز از مقررات فراوان است. به همین دلیل است که نگرانیهایی از بابت افزایش اجتناب‌ناپذیر حق بیمه‌ها مطرح شده است؛ افزایشی که به زعم بعضی سازمانهای غیردولتی به ۱۲ درصد هم خواهد رسید، حال آنکه فدراسیون شرکتهای بیمه فرانسه، این افزایش را چیزی در حد ۳ تا ۵ درصد برآورد کرده‌اند.



در هر صورت، موضوع این است که همه دست‌اندرکاران یقین دارند که بیماران و مراجعان باید برای تأمین بهداشت و سلامت خود پول بیشتری بپردازند؛ مطلبی که نخست‌وزیر کشور هم آن را به صراحت اعلام کرده بود. ولی، اکنون، با شروع تدریجی مراحل پیاپی طرح، حواسها بیشتر جمع می‌شود و بحثها بیشتر با «مقدار» این افزایشها ارتباط می‌یابد. سازمانهای غیردولتی مصرف‌کنندگان و شهروندان از «افزایش بسیار سنگین» هزینه‌هایی می‌گویند که پرداخت آنها بر عهده خانوارها خواهد بود: بیش از ۱۶/۶ درصد، در شرایط عادی؛ و بیش از ۱۶۶ درصد، هنگامی که یک پزشک متخصص پیش از پزشک معالج (پزشک عمومی) بیمار یا شخص مراجعه‌کننده را پذیرفته باشد.<sup>۱</sup> □

## معمای کودکان استثنایی:

### مدارس مخصوص کودکان پیش‌رس: نخبه‌پروری یا عدالت اجتماعی

به موازات تعمیم فزاینده آموزشهای همگانی، بویژه در سطوح ابتدایی و متوسطه، از یک سو، و رواج گسترده معیارها و ضابطه‌های جدید برای «ترقی» و «پیشرفت» در زمینه‌های اجتماعی و

۱. مأخذ: لوموند، ۲۵ فوریه ۲۰۰۵.

اقتصادی و فرهنگی جامعه‌های امروزی، از سوی دیگر، در تمام جوامع پرتب و تاب شرق و غرب و شمال و جنوب دنیای امروز، پدیده نوظهوری بسرعت در حال ریشه‌گرفتن در خانواده‌های جوامع امروزی، است: پدیده مشهور به «کودکان استثنایی» که، بویژه، در طبقات متوسط، روزبه‌روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند. رسانه‌های همگانی - رادیو، تلویزیون، مطبوعات - همچون بلندگوی پاره‌ای از محافل آموزشی در سطوح آمادگی و ابتدایی، موضوع «کودکان استثنایی» را به یکی از پرافتخارترین نشانه‌های موفقیت، پیشرفت و احساس برتری در میان والدین کودکانی مبدل کرده‌اند که «استثنایی» شمرده می‌شوند و باید آنها را با هر هزینه‌ای که در بر دارد یاری داد که «حرام» نشوند و با سرعت‌های «استثنایی» از پلکان موفقیت و شهرت بالا بروند.

چنین است که حالا دیگر، پدران و مادران جوان که کودکان در سطوح آمادگی یا ابتدایی و دوره راهنمایی دارند، به مجرد مشاهده نخستین مشکلات تحصیلی کودکان خود به وحشت می‌افتند و دست به دامان معلم و مدیر مدرسه و احتمالاً مشاور تحصیلی می‌شوند تا چاره‌ای برای این «نقص بزرگ» کودک خود بیندیشند. عکس این مطلب هم وجود دارد: به محض آنکه چند جمله یا عبارت مخصوص بزرگسالان از دهان کودک دبستانی خود می‌شنوند به شوق درمی‌آیند که پدر و مادر کودکی استثنایی هستند و، بنابراین، باید هرچه زودتر به متخصص مراجعه کنند و کودک استثنایی خود را به هر ترتیبی که باشد از صف کودکان «معمولی» خارج کنند تا استعداد‌های غیرعادی او به هدر نرود.

به موازات چنین فضایی، بازار «استثنایی‌ها» هم گرم شده است: آموزشگاه‌های ویژه، آموزگاران ویژه، آزمایش‌های ویژه، سنجش‌های هوش‌شناسانه ویژه، و اصطلاح‌های ویژه. چنین است که اکنون با اصطلاح‌های گوناگونی سر و کار داریم که به مناسبت‌های مختلف برای سخن گفتن از کودکانمان به کار می‌بریم: پیش‌رس، با استعداد، استثنایی، زودرس، پیشرفته یا نخبه - که این آخری با پوششی از فروتنی به معنای «نابغه» است.

نتیجه‌گیری: تاکنون هیچ‌گاه با این همه کودک نخبه و استثنایی سر و کار نداشته‌ایم. ولی، چه بسا کودکان «استثنایی» که در واقع محصول فشارهای ناب‌خردانه پدران و مادرانی پرتوقع هستند که گویا در مسابقه «پیشرفت» و «برتری جویی» شرکت کرده‌اند و برای ارضای تمایلات و



آرزوهای خود - و نه لزوماً کودک خودشان - به وظیفهٔ افتخارآمیز «تابغه پروری» روی می‌آورند، چراکه کودک سه‌ساله‌شان «درست مثل استادان ادبیات» حرف می‌زند.

آیا از تمام این حرفها باید استنتاج کرد که چیزی به نام کودکان زودرس یا استثنایی وجود ندارد؟ مسئله پیچیده‌تر از اینهاست. زیرا، از دیدگاه علوم تربیتی جدید - که مبتنی بر پایه‌ها و موازین آزمایشگاهی و تجربی است، و نه صرفاً مشاهده‌های رفتاری چند مورد خاص و، سپس، تعمیم بعضی نتیجه‌گیری‌های شتابزده و دلخواه به تمام کودکان دنیا - اصطلاحهایی مانند زودرس، با استعداد، پیشرفته و مانند اینها هیچ‌کدام بیانگر «استثنایی» بودن کودک نیست.

تجربیات آزمایشگاهی، تطبیقی و «بالینی» حاکی از آن است که کودکان واقعاً استثنایی را تنها از لحاظ پیشرفته‌تر بودن رشد ذهنی آنان - نسبت به کودکان هم‌سن‌شان - نمی‌توان تشخیص داد. کودک استثنایی، علاوه بر این ویژگی، مختصات روانی و رفتاری دیگری هم دارد: زیاده از حد حساس است؛ خلاقیت دارد؛ نسبت به هر چیز کنجکاوی نشان می‌دهد، و نه به طور استثنایی بلکه همیشه، مشوش و نگران به نظر می‌رسد؛ در خود فرورفته و تقریباً تنهاست؛ اغلب اوقات نوعی «ناهم‌مانی» بین سطح فکری و سطح حسی - حرکتی او مشاهده می‌شود (به عنوان مثال، خیلی زود و خیلی خوب می‌خواند، ولی نوشتن او بسیار نامطلوب است). این‌گونه اختلاف‌ها در مورد هوشمندی و پختگی عاطفی حتی شدیدتر هم هست: همان کودک معقول و اهل استدلال که هنگام روز با منطق بی‌چون و چرایی در پی فهمیدن طرز کار دنیا و مافیهاست، ممکن است هنگام شب از فکر گرگ و جادوگر بر خود بلرزد (و، نه فقط در زمان کودکی بلکه تا سنهای بسیار بالاتر)... و نیاز این کودک بسیار عاطفی به ناز و نوازش اغلب بسیار بیشتر و دیر هنگام‌تر از دیگر کودکان است.

### هوشمندی از نوعی دیگر

به عبارت دیگر، کودک استثنایی - پسر یا دختر، از طبقات مرفه یا غیر مرفه، اندیشه‌ورز یا نه - وجود دارد. در این تردیدی نیست. ولی معمای قضیه در آن است که سرنوشت چنین کودکانی همیشه حسرت‌انگیز نیست. آن‌گونه که از بررسیهای به عمل آمده در بسیاری از کشورهای پیشرفته برمی‌آید، این نوع کودکان بسیار آسیب‌پذیر و گاه ناسازگار اغلب به تحصیلات عالی نمی‌رسند (تقریباً نیمی از آنها) و حتی در سطوح پایینتر نیز با شکستهای تحصیلی مواجه

می‌شوند. معلمان، که مشکلات دیگری دارند، بندرت وقت صرف این‌گونه دانش‌آموزان می‌کنند و، برعکس، بیشتر وقت و انرژی‌شان صرف سروکله زدن با بچه‌هایی می‌شود که از نظر ذهنی و اجتماعی در سطوح پایینتری قرار دارند. استنباط آنها هم این است که بچه‌های باهوش‌تر و با استعدادتر خودشان می‌توانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند! استدلالی که از نظر عقیدتی درست است، ولی نتایج عملی و خیمی در پی دارد.



البته می‌توان یک کودک استثنایی بود و رشد بی‌مسئله‌ای هم داشت. بسیاری از این نوع کودکان خوش‌مشرب و سرحال‌اند و آینده‌ خود را هم خوب و خوش می‌بینند. ولی برای آنهایی که در مدرسه از بی‌حوصلگی به خود می‌پیچند و نه با دوست و رفیق می‌جوشند و نه با بزرگسالان، زندگی به صورت کابوس زجرآوری درمی‌آید. در چنین موردهایی است - و فقط در این‌گونه موردها - که پیش‌رس بودن واقعاً مسئله‌زا می‌شود.



در اینجا بد نیست نقل‌قولی بیاوریم از خانم ژان سیو - فاشن، یکی از متخصصان روانشناسی بالینی در فرانسه که شهرت علمی او در زمینه‌ مورد بحث به دلیل آن است که بی‌جا و بی‌مورد سخنی نمی‌گوید و پژوهشهای خود را در آزمایشگاه تحقیقات کارکردی شناخت، بیمارستان سالپتری بر پاریس، به عمل می‌آورد:

کودک پراستعداد و استثنایی کودکی است که به سبب ادراک تند و تیز خود از دنیا، به سبب توانایی ویژه خود در ثبت همزمان اطلاعات ناشی از منابع متمایز، به سبب شبکه‌ نیرومندی از تداعیهای معانی و سرعت برق‌آسای درک و فهم خود، عملاً در نظام فکری و ذهنی خاص زندگی می‌کند که با نظام ذهنی دیگر کودکان قابل مقایسه نیست.

### نخستین دردها

به گفته‌ متخصص یادشده، به همان نسبت که وی در بررسیهای حضوری خود با کودکانی مواجه

می‌شد که در سطح فکری و ذهنی بالایی قرار داشتند ولی با مسائل تحصیلی و خیمی مواجه شده بودند (ترس از مدرسه، یا حتی ترک تحصیل تمام‌عیار) یا از اختلالهای روانی مهمی رنج می‌بردند، رفته‌رفته به این کشف نایل آمد که این دسته از کودکان تقریباً همیشه در نوعی چارچوب ذهنی غیرعادی و همچنین در ساختارهای فکری متفاوت از کودکان دیگر به سر می‌برند:

وضع و حال این‌گونه کودکان چنان است که گویی تحت تأثیر نوعی حس شناخت ناخودآگاه عمل می‌کنند، و ارتباط‌های عصبی آنها بدون اطلاع آنان برقرار می‌شود و به آنها امکان می‌دهد که به افکار و نتیجه‌گیری‌هایی برسند که تلاشی برای ردیف کردن و تنظیم آنها به خرج نداده‌اند. چنین ساز و کارهای ناخواسته را شاید بتوان نوعی «یادگیری ناخواسته و بی‌زحمت» نام نهاد. و در پایان راه، شکستهای تحصیلی.

در حقیقت، مسئله از آنجا شروع می‌شود که یادگیریهای اولیه، اعم از تحصیلی و غیر تحصیلی، به طور معمول، نزد کودکان پیش‌رس به آسانی صورت می‌گیرد، زیرا بلوغ ذهنی و حافظه آنها کفایت می‌کند. به همین دلیل است که والدین و آموزگاران و مشاوران راهنمایی این‌گونه کودکان فراموش می‌کنند که راه و رسم یادگیری متعارف را به آنها بیاموزند. بنابراین، هنگام ورود به تحصیلات متوسطه است که گرفتاریهای کودکان استثنایی شروع می‌شود. و، برای کسی که راه و روش یادگیری را نیاموخته است و با نخستین مشکلات خود روبه‌رو می‌شود، ضربه ناگهانی بی‌نهایت گیج‌کننده است: وی به طرز غیرمنتظره‌ای متوجه می‌شود که چیزهایی را که باید بداند، نمی‌داند و، مهمتر از این، نمی‌داند که چه باید کرد. در این مرحله است که احساس قدر قدرت بودن فرو می‌ریزد، و این درهم شکستگی زخم عمیقی بر اعتماد به نفس او به جای می‌گذارد. نزد بسیاری از این افراد، درد و رنج ناشی از این زخم با ناتوانی در امر یادگیری تشدید می‌شود و، معمولاً، به نوعی بحران تقابل می‌انجامد، یا به رفتارهای دفاعی مخصوص شکست خوردگان.

### چه باید کرد؟

پس، چه نوع حمایتی باید از این نوع کودکان به عمل آورد؟ چه نوع آموزشی باید برای آنها در

نظر گرفت؟ در غالب کشورها، در سالهای اخیر، آموزشگاه‌هایی به وجود آمده است که منحصرأً کودکان با استعداد یا «استثنایی» را می‌پذیرند. ولی، این‌گونه آموزشگاه‌ها که معمولاً به دلیل هزینه‌های زیاد و تعداد اندک قادر به پذیرفتن همهٔ داوطلبان نیستند، انزوای کودکانی را که تا همین جا هم به دلیل مختصات ذاتی خود بسیار آسیب‌پذیر و منزوی هستند، تشدید می‌کنند. به اعتقاد کارشناسان امور آموزشی، این‌گونه جداسازی‌ها و قرنطینه کردن دانش‌آموزان «استثنایی» کمکی به ادغام بعدی آنها در جامعه و سازگاری با شرایط موجود نمی‌کند. نظر متخصصان این است که آموزشگاه‌هایی از این نوع فقط هنگامی ضرورت می‌یابند که دانش‌آموز مورد نظر به مرحلهٔ بریدگی کامل از مدرسهٔ سنتی رسیده باشد.

در فرانسه، برای حل این مسئله، به ایجاد بعضی مدارس «ادغام‌کننده» دست زده‌اند - مانند مدرسهٔ تجربی «ژان - ماری بلانگارد» در شهر ماری، که دانش‌آموزان پیش‌رس را، همراه با دانش‌آموزان عادی، در یک کلاس قرار می‌دهد و به آنها پیشنهاد می‌دهد که بعضی برنامه‌های آموزشی درازمدت را به عنوان «مکمل» بپذیرند. این تجربه نویدبخش به نظر می‌رسد. ولی ادارهٔ چنین کلاس‌هایی مستلزم نوعی حساسیت واقعی به مسئله از جانب معلمان است و همچنین تحمل و بردباری برای نشان دادن نرمش و خلاقیت در برابر شاگردانی که همه از یک سنخ نیستند. با این حال، باز هم باید یادآور شویم که این تجربه هم طبق معمول فقط در آموزشگاه‌های غیردولتی صورت می‌گیرد.

### موهبت یا مزاحمت؟

به دنبال جر و بحث‌هایی که در محافل آموزشی بسیاری از کشورهای اروپایی در گرفته است، کارشناسان امور آموزشی در فرانسه بر این عقیده‌اند که نظام آموزشی همگانی - به معنای «دولتی» - و، نه فقط بخش خصوصی، باید این‌گونه رهیافتهای تجربی را در تمام آموزشگاه‌های ابتدایی و دوره‌های میانی، به مرحلهٔ اجرا بگذارند. عقیده‌ای که، البته مخالفانی هم دارد. استدلال مخالفان این است که نظام آموزش همگانی در اصل مربوط به «همگان» است - بدون هرگونه گروه‌بندی، جداسازی و خاصه خرجی برای شمار معینی از کودکان «استثنایی».

استدلال اصلی مخالفان ادغام کودکان استثنایی و کودکان عادی در مدارس عمومی آن است که کودکان استثنایی، پیش‌رس، نخبه یا با هر اسم و عنوان دیگری که باشند، دقیقاً به دلیل همین

موهبت‌های استثنایی که نصیب آنها شده است، احتیاجی به حمایت‌های بیشتر از جانب نظام آموزشی رسمی ندارند.

در برابر این استدلال ظاهراً منطقی، ژان - مارک لوئی، متخصص علوم تربیتی و سخنگوی ارشد وزارت آموزش و پرورش فرانسه در زمینه کودکان استثنایی، با ظرافتی جامع‌نگرانه و در عین حال قاطع چنین پاسخ می‌دهد:

«مدرسه جمهوری ما برای تمام فرزندان این سرزمین است، و موظف است که تفاوت‌های آنها را، هرچه باشد، بپذیرد. این بر عهده نظام آموزشی رسمی ماست که تلاش‌های لازم را برای سازگار ساختن آنها با محیط اجتماعی موجود به عمل بیاورد. هدف روش آموزشی ویژه‌ای که با توجه به شرایط خاص کودکان پیش‌رس طراحی شده است، ایجاد اهداف آموزشی ویژه‌ای برای «استثنایی‌ها» نیست، بلکه کمک کردن به آنهاست تا کمبودهای خود را از نظر توانایی یادگیری برطرف سازند

بنابراین، عطف توجه به پیش‌رس بودن کودکان در نظام آموزش رسمی کشور نوعی تناقض ظاهری است که مفهوم حقیقی آن اجرای عدالت اجتماعی است. زیرا، پیش‌رس بودن شماری از کودکان، همچون نارسایی شماری دیگر از کودکان، به وجود آورنده نوعی نابرابری است (بوژه هنگامی که در یک محیط اجتماعی کم‌ویش نامساعد رخ دهد).

چنین است که کودکان پیش‌رس، درست نظیر کودکان عقب‌افتاده، به صورت مسئله‌ای درآمده‌اند که یکنواختی و انعطاف‌ناپذیری نظام‌های آموزشی متعارف را به چالش می‌طلبند. □

## یازده میلیارد یورو سرمایه‌گذاری برای تأمین آب

### و بازگردانی ضایعات صنعتی در هند

با آب نباید تجارت کرد

مقامات رسمی هند چندی پیش اعلام کردند که فرانسه اعتباری معادل یازده میلیارد یورو یا بیش از ۵۳,۱۵۰ کروار روپیه برای مشارکت در برنامه توسعه زیرساخت‌های هند اختصاص

داده‌اند که ظاهراً بخشی از آن هم تاکنون به اجرا درآمده است. مقامات مسئول فرانسوی، از جمله وزیر بازرگانی، فرانسوآلوس، به شبکه‌تایمزنیز هند گفته‌اند که این اعتبارات در واقع بخشی از سرمایه‌گذاری‌های برنامه‌ریزی‌شده دولت فرانسه در اروپای شرقی و دیگر کشورهای در حال توسعه است. در مرحله کنونی، اعتباراتی که به هند اختصاص داده شده است در طرحهایی مانند منابع آب و بازگردانی ضایعات صنعتی به مصرف خواهد رسید، و به صورت وامهای «نرم» برای پروژه‌های مشخص عرضه خواهد شد.

به گفته وزیر بازرگانی، «فرانسه همواره مشتاق بوده است که به میزان پر دامنه‌ای در طرحهای ویژه توسعه زیرساختهای هند مشارکت جوید. به همین دلیل است که ما به توسعه منابع آب در هند و ساماندهی مسئله ضایعات صنعتی در این کشور علاقه‌مند شده‌ایم.

از سوابق امر چنین برمی‌آید که بسیاری از شرکتهای تخصصی فرانسه از مدتها پیش اهمیت درگیر شدن در توسعه زیرساختهای هند را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده بودند و به موازات سرمایه‌گذاری‌های مستقیمی که فرانسه به عنوان یک کشور خارجی در هند به عمل می‌آورد، مسئله مشارکت در توسعه زیرساختها را هم مطرح کردند.

نکته جالب توجه این است که در زمینه توسعه زیرساختها مسئله از صورت سنتی انتقال تکنولوژی خارج شده و در عمل به صورت طرحهای اجرایی مشترک با مسئولیتهای مساوی درآمده است. طرحهای اجرایی مشترک در زمینه‌های دیگری همچون تحقیق و توسعه در تکنولوژی زیستی نیز یکی دیگر از مواردی است که همکاری دوجانبه هند و فرانسه را گسترش خواهد داد.

بر اساس مذاکرات جاری بین دو کشور، هند و فرانسه موافقت کرده‌اند که طرحهای مشترک موردنظر را بر زمینه‌هایی مانند ایجاد کشت و صنعت، ارتباطات از راه دور، انرژی، تکنولوژی اطلاعات، حمل و نقل و تکنولوژی لیزر متمرکز سازند. به گفته وزیر بازرگانی فرانسه: «هندها در فرانسه خوب عمل می‌کنند. و با این طرحهای مشترک در آینده از این هم بهتر خواهد شد.»

## آب، زمین و استقلال غذایی

علاوه بر اینها، وزارتخانه‌های کشاورزی و توسعه شهری فرانسه نیز در حال کاوش‌اند تا فرصتهای تازه‌ای برای به اجرا درآوردن طرحهای مشترک در هند به دست بیاورند. در شرایط

کنونی فرانسه از لحاظ اهمیت پنجمین مقصد صادرات هند در اروپا محسوب می‌شوند. هند هر ساله پارچه‌های نخی دستباف، کالاهای چرمی، چرم خام، جواهرات و سنگهای قیمتی، کالاهای ساخت صنایع دستی، مواد شیمیایی آلی و معدنی برای کشاورزی، تجهیزات حمل و نقل، دارو و مواد دارویی، روغن کرچک، ماشین‌آلات و ابزارهای مختلف، قالی، ادویه، فراورده‌های دریایی و قهوه به فرانسه صادر می‌کند.

با این حال، مسئله طرحهای مشترک در زمینه زیرساختها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بویژه برای هند که از لحاظ تأمین آب مورد نیاز خود با دشواریهای عظیمی مواجه است. سال گذشته، در جریان برگزاری «مجمع جهانی امور اجتماعی»<sup>۱</sup> در بمبئی، پایتخت اقتصادی هند، مهمترین موضوعی که با حضور بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر از نمایندگان و فعالان ۱۳۰ کشور جهان مورد جر و بحثهای پرحرارت و هیجان‌آمیز قرار گرفت عبارت بود از «دسترسی به آب، زمین و استقلال غذایی».

در جریان همین بحثها بود که نماینده دهقانان فرانسه، خوزه بووه، با فریاد هشداردهنده‌ای اعلام داشت که مسئله کشاورزی نباید در «سازمان تجارت جهانی» مورد مذاکره قرار گیرد، زیرا «دهقانان نخستین قربانیان سیاست سازمان تجارت جهانی را تشکیل می‌دهند. در زمان حاضر ۶۰ درصد از افرادی که در سرتاسر جهان از گرسنگی و بی‌آبی رنج می‌برند، دهقانان هستند.» وی، در پایان یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت: «ما خواهان آن هستیم که سازمان تجارت جهانی کاری به (مسئله) تغذیه نداشته باشد.»

پیش از او، یک سخنران دیگر، ایتونیا ماسیولی، عضو شبکه بین‌المللی دهقانان، از کشور برزیل، ضمن ارائه تعریف مشخصی برای «استقلال غذایی» اضافه کرد که «این حق مسلم مردم است که کشاورزی خاص خود را داشته باشند و محصولات خود را بر اساس نیازهای غذایی مردم انتخاب کنند» و نه بر اساس نیازهای سازمانهایی که صرفاً بر اساس معیارهای تجاری برای کشت و کار کشورهای مختلف تعیین تکلیف می‌کنند.

و، در همین مجمع جهانی، مدحت پاتکارت، بانوی هندی فعال در زمینه مسائل اجتماعی کشور خود، حمله لفظی شدیدی بر ضد «خودکامگی» دولت هند در زمینه کنترل منابع طبیعی به

1. World Social Forum

عمل آورد و از وضع فجیع دالیت‌ها (نجسها) سخن گفت که «به آب دسترسی ندارند» و «از هرگونه منابع طبیعی محروم مانده‌اند».

از سوی دیگر، یکی از فعالان کانادایی، مودبارلوس، به نوبه خود «سازمان تجارت جهانی» و بانک جهانی را مورد عتاب قرار داد که «آب را به عنوان نوعی خدمت در نظر می‌گیرند» و تلاش دارند که اداره منابع آب را به خود اختصاص دهند.

انتخاب هند به عنوان میزبان آخرین «مجمع جهانی امور اجتماعی» (نوامبر ۲۰۰۴) به این منظور بود که مشارکت بیشتری از جانب کشورهای آسیایی و آفریقایی به عمل آید. برحسب یکی از اعلامیه‌های مجمع، بمبئی در واقع بهای سنگین سیاستهای اقتصادی دولت را می‌پردازد که موجب بیکاری در مان‌ناپذیر میلیون‌ها نفر شده است و راه‌گزینی هم برای آن مشهود نیست. در چنین شرایطی است که برنامه‌های توسعه زیرساختها در هند و طرح مشترک آن دولت با کشور فرانسه، نه صرفاً از دیدگاه اقتصادی، بلکه از لحاظ رفاه اجتماعی شبه قاره هند نیز اهمیتی بی‌چون و چرا به خود می‌گیرد. □

## مبارزه جهانی بر ضد «شیرخشک» و به نفع شیرمادر

«هر روزه ۸۰۰۰ نوزاد در اثر عفونتهای مختلف می‌میرند، در حالی که اگر با شیر مادر تغذیه می‌شدند، زنده می‌ماندند...»

«شبکه بین‌المللی اقدام برای تغذیه کودکان»<sup>۱</sup> قدیمی‌ترین شبکه تندرستی همگانی در دنیای امروز است و با ۲۰۰ گروه ملی، در ۹۵ کشور جهان ارتباط دارد. هدف اساسی این شبکه تلاش برای تندرستی و تغذیه بهتر کودکان است.

متنی که در زیر به نظراتان می‌رسد خلاصه‌ای است از سخنرانی جوکین یونگ، مشاور حقوقی مرکز بین‌المللی اسناد شبکه یادشده که سازمان مرکزی آن در مالزی استقرار یافته است. این سخنرانی در جریان برگزاری «مجمع جهانی اقتصاد» سال ۲۰۰۴ در داوس (سوئیس) ایراد شده است:

1. International Baby Food Action Network (IBFAN).



یقین دارم همه شما حاضران تا حدی از اصول حاکم بر بازاریابی مواد جانشین شیر مادر و همچنین از قطعنامه‌های «سازمان جهانی بهداشت» (وابسته به سازمان ملل متحد) آگاهی دارید و می‌دانید که این قطعنامه‌ها به منظور حمایت از تغذیه کودکان با شیر مادر بوده است در برابر عملیاتی مانند تبلیغات، تماس با مادران، توزیع بسته‌بندی‌های نمونه و رایگان میان فروشگاه‌های این‌گونه مواد، یا میان کارکنان امور بهداشتی و سازمانهای بهزیستی، و همچنین عرضه مواد زیانمند، برچسبهای گمراه‌کننده و غیره.



«شبکه بین‌المللی اقدام برای تغذیه کودکان» بر این عقیده است که تغذیه با شیر مادر برای میلیونها کودک سرتاسر جهان امری حیاتی است. یونیسف و سازمان جهانی بهداشت برآورد کرده‌اند که هر ساله هشت میلیون نوزاد در اثر بیماریهای قابل پیشگیری جان می‌سپارند. ۳ میلیون از این مرگ و میرها ناشی از روشهای نامناسب تغذیه است.

در دنیای ما، هر روزه ۸,۰۰۰ نوزاد در اثر بیماری اسهال و عفونتهای حاد تنفسی می‌میرند، حال آنکه اگر این کودکان با شیر مادر تغذیه شده بودند مسلماً زنده می‌ماندند!

شیر مادر منبع پایداری و تجدیدشونده خوراک کودک است و، علاوه بر این، برای تندرستی و بهزیستی آسیب‌پذیرترین اعضای جامعه بشری - مادر و کودک - نیز اهمیتی اساسی دارد. و این معجون سلامت بخش کاملاً رایگان است.

### بازارسازی بر ضد سلامت کودکان

ولی اگر تمام مادران کودکان را با شیر خود تغذیه کنند، پولی از آن در نمی‌آید. به همین دلیل است که در روزگار ما شیر مادر باید با شیرهای مصنوعی مانند «شیرخشک» و دیگر مواد جانشین شیر مادر که بازارشان روزبه‌روز گرمتر می‌شود مبارزه کند. برآورد شده است که مواد جانشین شیر مادر در سال ۲۰۰۱، بازاری به ارزش ۱۱ میلیارد دلار را تشکیل می‌داده‌اند - رقمی که تاکنون مسلماً بسی بیشتر هم شده است.

با تمام این احوال، بنگاه‌های غول‌آسایی همچون نسله و دیگران که به تولید این‌گونه مواد جانشین شیر مادر می‌پردازند، مدعی‌اند که مطابق با اصول اخلاقی مورد نظر قطعنامه‌های

سازمان جهانی بهداشت و یونیسف عمل می‌کنند. «شبکه بین‌المللی اقدام برای تغذیه کودکان» می‌کوشد تا اطمینان حاصل کند که این‌گونه تولیدکنندگان به داعیه‌های خود عمل می‌کنند یا نه. با کمک به استقرار اصول اخلاقی مورد بحث در تمام کشورهای جهان، شبکه اقدام تندرستی و بهداشت کودکان را عملاً در دستور کار سازمانهای بین‌المللی قرار می‌دهد. کاری که ما انجام می‌دهیم یکی از طولانی‌ترین تلاشهایی است که از سوی جنبشهای شهروندان به عمل می‌آید تا اطمینان حاصل شود که صنایع مربوط منافع خود را بر سلامت کودکان ترجیح نمی‌دهند.

در این مسیر، شبکه اقدام به این نتیجه رسیده است که از سال ۱۹۸۱ به این طرف، یعنی از زمانی که شبکه اقدام نظارت و دیده‌بانی خود را شروع کرده است، کمپانی مشهور نسله، همراه با دیگر کمپانی‌هایی که به تولید غذای کودک می‌پردازند، بعضی از بدکاری‌ها و بازارسازی‌های خلاف اخلاق خود را که بیش از حد به چشم می‌خورد متوقف کرده‌اند - البته، نه به آن حدی که وعده داده بودند - و، علاوه بر این، بسیاری از آنها راههای تازه‌ای اختراع کرده‌اند که به نحوی از تعهدات خود بگریزند. از جمله، کمپانی شیرخشک نسله آنچنان تغییری در عملکرد جهانی خود نداده است که بتوان آسیبهای ناشی از بازارسازی‌های تهاجم‌گونه آن کمپانی و استمرار تخطی از اصول اساسی حمایت از تندرستی کودک را نادیده گرفت. نظارت بین‌المللی ما آشکار ساخته است که کمپانی نسله، بیشتر از هر کمپانی دیگری، به طور منظم و پایدار اصول اخلاقی بین‌المللی را از طریق عرضه گسترده فرآورده‌های غذایی خود نقض کرده و بازارسازی‌های خود را به شیوه‌هایی انجام داده است که به زیان تغذیه با شیر مادر و، بنابراین، به زیان سلامت کودکان تمام می‌شود.

کمپانی نسله، به عنوان سرآمد تولیدکنندگان جهانی مواد غذایی و نوشابه‌های مختلف، چنانچه مایل باشد، می‌تواند نقش مؤثری در رواج نوعی بازارسازی منطبق با اصول اخلاقی و انسانی بر عهده بگیرد. کمپانی نسله از نظر ابعاد، دو برابر اندازه نزدیکترین رقیب خودش است و ۴۰ درصد از بازار غذای کودک در سرتاسر جهان را در اختیار دارد. با این حال، فروش غذای کودک فقط ۲ درصد از فروش کلی مؤسسه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نوعی زیان احتمالی در فروش غذای کودک چندان تأثیری در بازده کلی مؤسسه نخواهد داشت.

بنابراین، نقض مداوم اصول اخلاقی حاکم بر تغذیه کودکان از سوی نسله نشان‌دهنده آن است که فرار این کمپانی از مسئولیت‌پذیری در زمینه غذای کودک، به دلیل نخواستن است، نه به دلیل موانع و دشواریهای اقتصادی.

## «چهره‌ای انسانی» برای بازاریابی؟

کمپانی نسله در منشور صنفی خود قید کرده است که چه در لفظ و چه در معنا، اصول اخلاقی بین‌المللی را رعایت خواهد کرد، ولی شواهدی که از اطراف و اکناف جهان به ما می‌رسد همه خلاف این ادعا را نشان می‌دهند.

بنابراین، شبکه اقدام در سال ۲۰۰۲ به پذیرفته شدن نسله - که از نقض‌کنندگان مشهور اصول اخلاقی بین‌المللی است - در «مجمع جهانی» اعتراض کرده است، چرا که کمپانی نسله می‌تواند این پذیرش را به عنوان تأیید ضمنی رفتار بین‌المللی خود، برای بهره‌برداری‌های سیاسی و اقتصادی مورد سوء استفاده قرار دهد.

سؤال این است که آیا عضویت در «مجمع جهانی» تغییر در روشهای ناپسند بازاریابی کمپانی نسله به وجود آورده است؟ آیا کمپانی نسله که رسماً به رعایت اصول اخلاقی مورد نظر سازمان ملل متحد متعهد شده، به قول و قرارهای خود وفادار مانده است؟ پاسخ این پرسشها متأسفانه «نه» است. کمپانی نسله به طور مکرر از پایگاه خود در «مجمع جهانی» برای تبلیغ درباره استانداردهای اخلاقی کمپانی استفاده کرده و می‌کند، ولی در عمل همان روشهای تجارتي پیشین را ادامه می‌دهد.

«مجمع جهانی» مصمم است رفتارهای صنفی و تجاری را از طریق ارزشهای هسته‌ای نُه‌گانه خود چنان اعتلا دهد که به گفته دبیرکل سازمان ملل متحد، کوفی عنان، «چهره‌ای انسانی» به بازار جهانی ببخشد.

- اینک اجازه می‌خواهم که چهره یک کودک اسیر نسله را در سال ۲۰۰۳، یعنی یک سال پس از وارد شدن کمپانی نسله به «مجمع جهانی» به حضار محترم نشان دهم (در اینجا تصویرهایی از کودکی نحیف و دچار سوء تغذیه، برگرفته از یک فیلم مستند آلمانی نمایش داده شد).
- حال، مقایسه کنید این تصویر دردناک و ناراحت‌کننده را با تصویر کودکان سالم و خوش‌سیمایی که تبلیغات نسله برای وادار کردن مادران به استفاده از شیر خشک آن کمپانی به رخ مردم جهان می‌کشد و به مادران ناآگاه چنین القا می‌کند که تندرستی و شادابی و طراوت این کودکان منحصرأ به علت استفاده شیر و دیگر مواد غذایی نسله به جای شیر مادر است! (در اینجا، نمونه‌هایی از جزوه‌های تبلیغاتی نسله در تایلند و فرانسه نمایش داده می‌شود).

● اجازه بدهید این را هم بگویم که کمپانی نسله برای جلب پشتیبانی پزشکان از مواد غذایی خود چگونه عمل می‌کند (نمایش اسلایدهایی که نشان‌دهنده نقض اصول اخلاقی از سوی کمپانی نسله است).

تصویرهایی که در این فیلمها مشاهده کردید در واقع فقط نوک تخته یخ عظیمی است که از آب بیرون مانده است. هیچ کمپانی دیگری در زمینه مواد غذایی برای کودکان و نوزادان به اندازه نسله گسترش جهانی ندارد و هیچ کمپانی دیگری به اندازه نسله وعده و وعید نداده است. به عنوان کمپانی بزرگی که «بشدت از اصول اخلاقی اعلام شده از سوی سازمان ملل متحد پشتیبانی می‌کند» و متعهد شده است که این اصول را در رفتارهای تجارتي خود مراعات کند، در عمل نسله درس خوبی به دیگران نداده است.

اصول اخلاقی اعلام شده برای سالم و انسانی نگاه داشتن روشهای تبلیغ و بازاریابی برای محصولات غذایی مخصوص کودکان و نوزادان پیامدهای قابل ملاحظه‌ای در زمینه حقوق بشر دارد. حقوق بشر تا همین جا هم موجب تغییراتی در چارچوب و چشم‌اندازهای حاکم بر روشهای بازاریابی شده است. «شبکه بین‌المللی اقدام» در مجموع فعالیتهای جهانی، و همچنین در اسناد حقوقی و تأسیسی خود، اصول اخلاقی منظور شده برای تهیه و اشاعه غذای ویژه کودکان را در چارچوب حقوق بشر گنجانده است، به نحوی که هر کس روح و اهداف «اصول اخلاقی تغذیه کودکان» را نقض کند، در واقع جزو نقض‌کنندگان حقوق بشر به شمار خواهد آمد.

### نقض صریح اخلاق و انسانیت

نمونه کمپانی نسله نشان می‌دهد که تا زمانی که ساز و کارهای معینی برای نظارت بر عملکرد تولیدکنندگان بزرگ و کوچک مواد غذایی برای کودکان وجود نداشته باشد، بعید به نظر می‌رسد که دنیای کسب و کار و تجارت خود به خود بر اساس ارزشها و اصول اخلاقی و انسانی اعلام شده رفتار کند.

تا آنجا که به استقرار این اصول در سطح ملی مربوط می‌شود، ترس ما از این است که نسله با سوء استفاده از عضویت خود در «مجمع جهانی» موجبات انعقاد قراردادهای نامتناسب با اصول اخلاقی مورد نظر را با استفاده از ضعفها و «لابی»های محلی فراهم سازد و در عمل قانون را دور بزند. از این دیدگاه «مجمع جهانی» می‌تواند به عنوان تضعیف‌کننده تلاشهایی مورد سوء استفاده قرار

گیرد که تاکنون برای پاسخگو نگاه داشتن کمپانیهایی مانند نسله به عمل آمده است. تا همین جا هم، در سطح بین‌المللی، پیش‌نویس استانداردهای سازمان ملل متحد در مورد مسئولیتهای «سازمان جهانی تجارت» و دیگر سازمانهای مرتبط با کسب و کار، از نظر رعایت حقوق بشر از جانب محافل جهانی کسب و کار و تجارت رد شده است، و این خود به منزله نقض صریح تلاشهای جاری سازمان ملل متحد و «مجمع جهانی» است که سعی دارند کمپانی‌های بزرگ را وادار سازند تا به طور ارادی موازین حقوق بشر را در فعالیتهای خود رعایت کنند. در «شبکه بین‌المللی اقدام»، نگرانی ما از این است که نسله با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد مدعی شود که دارای استانداردهای اخلاقی خاص خودش است. از لحاظ عملی، این طرز کار بدان معنا خواهد بود که نسله، همچون گذشته، با استفاده از روشهای بازاریابی غیراخلاقی، سلامت کودکان را در سرتاسر دنیا به خطر بیندازد. بنابراین، تا هنگامی که «مجمع جهانی» منحل شود یا دوباره مورد ارزیابی قرار گیرد، جنبشهای شهروندان، مانند جنبش ما، باید به طور مستقل به نظرات خود بر رعایت اصول اخلاقی و دیگر ضوابط تعیین‌شده از سوی سازمان ملل متحد ادامه دهد. در ضمن، ما باید برای مبارزه با آن دسته از اعضای «مجمع جهانی» که تاکنون از رعایت اصول یادشده سر باز زده‌اند، تدابیری بیندیشیم. متأسفانه به نظر می‌رسد که در زمان حاضر قدرتهای دیگری برای انجام این مقصود به چشم نمی‌خورد.<sup>۱</sup> □

## خرید تسلیحات یا مبارزه با فقر؟

### فروش اسلحه علت اصلی وخیم‌تر شدن فقر در بسیاری از کشورها بوده است

آیا درست است که در همایش بزرگ سران کشورها به مناسبت «هزاره دوم» (سپتامبر ۲۰۰۰) دولتهای اروپایی هدفهایی را که برای «توسعه پایدار» کشورهای خود و دیگر نقاط جهان برگزیده

۱. برگرفته از مجموعه اسناد «مجمع جهانی اقتصاد»، داس ۲۰۰۴، برن (سوئیس).

بودند به فراموشی سپرده‌اند یا به نفع صادرات سلاحهای ویرانگر قربانی کرده‌اند؟ از دیدگاه بسیاری از سازمانهای غیردولتی بین‌المللی، از جمله اوکسفام<sup>۱</sup>، عضو بین‌المللی، و «شبکه اقدام بین‌المللی در مورد سلاحهای کوچک»<sup>۲</sup>، در این امر تردیدی روا نیست.



بررسی مستندی که این سازمانها در هفده کشور از میان بزرگترین صادرکنندگان تسلیحات به عمل آورده‌اند، از بسیاری لحاظ قابل توجه است. این تحقیق بین‌المللی که در چارچوب فعالیتهای این سازمانها برای به کرسی نشاندن نوعی پیمان بین‌المللی در زمینه تجارت اسلحه صورت گرفته است، به وضوح نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از این کشورها زحمت آن را به خود نمی‌دهد که تأثیرات این‌گونه صادرات را بر توسعه اقتصادی - اجتماعی پایدار مورد ارزیابی قرار دهد، حال آنکه همه آنها تعهد کرده بودند که هنگام برنامه‌ریزی و اجرای صادرات خود چنین ارزیابی‌هایی را به عمل بیاورند. و حتی قرار شده بود که این ارزیابی‌ها را به وسیله «سازمان امنیت و همکاری در اروپا»<sup>۳</sup> یا از طریق آیین‌نامه حُسن رفتار اتحادیه اروپایی به انجام برسانند.

### وخیم‌تر شدن فقر

این گزارش که «اسلحه یا رشد اقتصادی» نام دارد و در سال ۲۰۰۴ منتشر شده است، نشان می‌دهد که «فروشهای نامناسب جنگ‌افزارها علت واقعی وخیم‌تر شدن فقر در بسیاری از کشورها بوده است».

بیش از ۹۰ درصد از دولتهای صادرکننده سلاح پذیرفته‌اند که هنگام تصمیم‌گیری برای فروش اسلحه با وزارت توسعه مشورت نکرده‌اند. در این میان، تنها دولتهای هلند و انگلستان گفته‌اند که چنین مشورتهایی را به عمل آورده‌اند. ده کشور دیگر نیز اظهار داشته‌اند که «می‌توانند احتمالاً» قراردادهای صدور اسلحه را به دلایلی مرتبط با توسعه اقتصادی مردود بشمارند. کشور فرانسه جزو این ده کشور نیست.

در سال ۲۰۰۲، تحویل جنگ‌افزارهای مختلف به کشورهای آسیا، خاورمیانه، امریکای لاتین و

1. Oxfam      2. International Action Network on Small Armes (IANSA)  
3. Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE)

افریقا معادل ۷۰ درصد ارزش تمام سلاحهایی بوده است که در سرتاسر دنیا به فروش رسانده‌اند - که یعنی چیزی بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار آمریکا. پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد (امریکا، روسیه، فرانسه، چین و انگلستان) ۹۰ درصد صادرات جهانی اسلحه را انجام داده‌اند.



اتهام سنگینی که سازمانهای غیردولتی به دولتهای بزرگ اروپا و آمریکا وارد می‌کنند، شامل دولتهای مشتری هم می‌شود. شش کشور در حال توسعه (عمان، سوریه، پاکستان، بیرمانی، اریتره و بوروندی)، برحسب گزارش یادشده، پولی که بابت خرید اسلحه می‌پردازند بسیار بیشتر از پولی است که برای بهداشت و درمان و آموزش مردم خود اختصاص می‌دهند. در کشورهای آفریقایی زیرمنطقه صحرایی، هزینه‌های نظامی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، بیش از ۴۷ درصد افزایش داشته است، حال آنکه در همین کشور امید زندگی در بدو تولد به ۴۶ سال کاهش یافته است.



بر اساس گزارش مورد بحث، «هزینه‌های سنگین دولتها برای خرید سلاحهای گران قیمت و دیگر تجهیزات نظامی به این معناست که پول کمتری برای تأمین سلامت مردم و کاهش فقر وجود خواهد داشت.»

به عنوان مثال، کارشناسان معتقدند که خرید سیستم رادار انگلیسی «واچمن» به بهای ۴۰ میلیون دلار از جانب دولت تانزانیا کاملاً بی‌مورد است، آن هم در کشوری که ۴۶ درصد از مردم دچار گرسنگی مزمن هستند. با این مقدار پول، دولت تانزانیا می‌توانست بهداشت و درمان ۳/۵ میلیون نفر از جمعیت درمانده خود را تأمین کند.



چندی پیش، رئیس بانک جهانی، جیمز ولفن سوهن، انگشت بر «عدم تعادل بنیادین»ی می‌گذاشت که بین ۹۰۰ میلیارد دلار هزینه جهانی برای مقاصد دفاعی، ۳۲۵ میلیارد دلار برای بارانه‌های کشاورزی، و فقط ۶۰ میلیارد دلار برای کمک به توسعه مشاهده می‌شود.

در گزارش سازمانهای غیردولتی، علاوه بر نکته‌های نقل‌شده، آمده است که «برحسب ارقام سازمان ملل متحد، برای اجرای هدف تعیین‌شده در همایش «هزاره دوم» - یعنی کاهش فقر به میزان حداقل ۵۰ درصد تا سال ۲۰۱۵ - بالغ بر ۵۰ میلیارد در سال کمبود داریم. برخی از کشورها، از جمله فرانسه و برزیل، مشغول بررسی طرحی هستند برای برقراری مالیات بین‌المللی روی معاملات تسلیحاتی به قصد تأمین کمبودی که به آن اشاره کردیم. به اعتقاد بسیاری از سازمانهای غیردولتی، این پیشنهاد نه فقط متناقض، بلکه سخت غیراخلاقی و ریاکارانه است، زیرا در عمل به معنای پیوند زدن تأمین مالی توسعه کشورهای فقیرزده به رونق بیشتر بازار اسلحه‌فروشان است. □

## جهانی شدن از «نوع سوم»

### دنیای امروز تاکنون دو بار «جهانی» شده است...

در همین روزهایی که در این سوی جهان سخن از «جهانی شدن» یا «جهانی نشدن» است، در آن سوی دنیا سخن از سومین نوع جهانی شدن به میان آمده است! سومین نوع از جهانی شدن، به آن دلیل که به اعتقاد آنان دنیای ما تاکنون دوبار «جهانی شدن» را از سر گذرانده است و هم‌اکنون در آستانه سومین نوع از جهانی شدن قرار گرفته است.

از این دیدگاه، مسئله اصلی این نیست که آیا جهانی شدن خوب است یا بد. اگر پرسشی قابل طرح باشد این است که با جهانی شدن از نوع سوم چگونه باید کنار آمد؟ آیا باید پذیرفت که در کشاکش این تحول تاریخی ظاهراً اجتناب‌ناپذیر هم «جهان سوم» چنان دستخوش روزمرگیهای خویش است که پایانه‌ها را به جای آغازها می‌گیرد و در همان حال که از «شدن»ها و «نشدن»ها نظریه و دستورالعمل می‌سازد، سیل غلتان حرکت‌های محتوم جهانی را نمی‌بیند، و سیلابهای ناچیز محلی را اصل می‌پندارد؟



## دو نوع جهانی شدن

در بحث و جدلهای آن سوی جهان گفته می‌شود که در طول تاریخ تاکنون دو نوع جهانی شدن داشته‌ایم:

نخست، در طول دوره‌ای که از ۱۸۷۰ میلادی تا ۱۹۱۴ امتداد می‌یابد، در جریان این دوره زمانی، جهانی شدن با حرکت روزافزون سرمایه‌ها به سوی مستعمرات، به سوی روسیه، ترکیه، آرژانتین یا پرو (در امریکای جنوبی) شروع می‌شود و بسرعت گسترش می‌یابد. این حرکت سرمایه‌ها از اروپا به آن سوی دریاها، چنان که می‌گویند، چنان انبوه و پراهمیت بوده است که در برابر آن صدور سرمایه در جریان دومین «جهانی شدن»، برخلاف آنچه بعضی‌ها می‌پندارند، چندان نمودی نداشته است.

و، این دومین «جهانی شدن»، ظاهراً همین پدیده‌ای است که از بیست سال پیش می‌شناسیم. آن گونه که از شواهد و سوابق تاریخی برمی‌آید، برای جنبشهای کارگری مغرب زمین در صد سال پیش، پدیده جهانی شدن مثبت بوده است. چرا؟ چون با باز شدن مرزها و برطرف شدن موانع طبیعی و غیرطبیعی در برابر آدمها و سرمایه‌ها و کالاهای گوناگون، جهش نیرومندی در زمینه روابط و همکاریها و همبستگیهای بین‌المللی پدید آمده بود که هم به نفع صاحبان سرمایه تمام می‌شد، هم به نفع کارگران صنعتی، هم به نفع بازرگانانی که پهنه بی‌انتهایی را برای دادوستدهای خود یافته بودند.

ولی امروز، ظاهراً وضع برعکس است؛ چنان که قبل از همه، سندیکاهای کارگری، بخش عظیمی از احزاب چپ اروپا، و حتی بخش مهمی از احزاب راست آن قاره، جهانی شدن، به روایت کنونی را نمی‌پسندند؛ زیرا این طرز جهانی شدن را برای اشتغال خطرناک می‌دانند (به دلیل انتقال فزاینده کارخانه‌ها و دستگاه‌های تولید صنعتی اروپا و امریکای شمالی به کشورهای کمتر توسعه یافته که به دلیل دستمزدهای کمتر، منابع خام ارزانتر و بازارهای تشنه‌تر تولیدکنندگان کشورهای پیشرفته صنعتی را به سوی خود می‌کشند).

و، فقط مسئله اشتغال نیست. مشکلات دیگری هم برای کشورهای پیشرفته‌تر وجود دارد. جهانی شدن کنونی سطح زندگی آنها را هم تهدید می‌کند و، فراسوی این تهدید، نقش سیاست هم مورد پرسش و چند و چون قرار می‌گیرد، که یعنی مشوش شدن مفهوم «دمکراسی» که آن همه برایش جان کنده‌اند.

## تفاوتها

این تفاوت بزرگ از کجا ناشی می‌شود؟ به عنوان مثال، چرا احزاب چپ اروپا که جهانی شدن صد سال پیش را وسیله مؤثری برای ایجاد همبستگی بین جنبشهای کارگری می‌دانستند، امروز با آنکه در بزرگترین کشورهای پیشرفته اروپایی بر مسند قدرت نشسته‌اند (آلمان، انگلستان، اسپانیا، و در انتخابات بعدی به احتمال قوی، فرانسه و ایتالیا) از درون پاره پاره شده‌اند و به جست‌وجوی نوعی دستاویز عقیدتی پرداخته‌اند که موقعیت دشوار خود را توجیه کنند. و، به همین دلیل فرصتی به دست احزاب افراطی و محافظه‌کاری داده‌اند که از این آب گل‌آلود و سردرگمی طبقات میانی جوامع خود بهره‌برداری می‌کنند تا طومار جهان و جهانی شدن را درنوردند و زیر پوشش تعصبات ملی و منطقه‌ای و حتی نژادی، دیوارهای فرو ریخته را از نو برپا سازند، مرزهای گشوده را از نو ببندند، مهاجران بیگانه را اخراج کنند، و سرزمین آبا و اجدادی را به شکوه و جلال دورانهای سپری‌شده بازگردانند.

در چنین اوضاع و احوالی است که کتاب کوچکی به نام نخستین جهانی شدن ما، نوشته یکی از استادان نه چندان شناخته‌شده دانشگاه ام. آی. تی در امریکا، - دست‌کم از دیدگاه روزنامه فرانسوی لوموند - پاسخهای گرانبهایی برای پرسشهای موج در فضای کنونی ارائه می‌دهد.

نویسنده این کتاب، سوزان برژه، تفاوت بزرگی بین دو «جهانی شدن» مورد بحث می‌بیند. به اعتقاد وی، هنگام نخستین «جهانی شدن» حرکت‌های مهاجرتی بسیار زیاد بوده است: ایرلند و سوئد در آن دوران یک درصد از جمعیت خود را هر سال از دست می‌دادند. ولی، در «جهانی شدن دوم»، یعنی طی بیست سال گذشته، به رغم تمام ظواهر، حرکت‌های مهاجرتی بسیار ضعیف بوده است.

با این حال، نویسنده کتاب یادشده مشابتهای زیادی، به رغم هفتاد سال فاصله بین این دو نوع «جهانی شدن» می‌بیند. از جمله، نوآوریهای تکنولوژی که موجب نوسازی وسایل حمل و نقل و ارتباطات شده‌اند و کاهشهای عمده‌ای در هزینه‌های آنها به وجود آورده‌اند؛ ابتکارهای حقوقی، مانند شرکت‌های سهامی بی‌نام با مسئولیت محدود که وظایف سهامداران را از وظایف مدیران جدا می‌سازند، و حرکت‌های قابل ملاحظه سرمایه‌ها. به عنوان نمونه، آیا می‌توانید تصور کنید که در سال ۱۹۰۰ بیش از یک چهارم ثروت ملی فرانسه در خارج از کشور بود؟

## صدور سرمایه و کاهش اشتغال در داخل

نخستین «جهانی شدن» مدهاست که در کشورهای پیشرفته اروپا به بحث گذاشته شده و

کشمکشهای سیاسی بغرنجی درباره آن شکل گرفته است. از جمله این پرسش حیاتی و در عین حال بسیار حساس مطرح شده که آیا هنوز هم باید سرمایه‌ها را به خارج از کشور صادر کرد یا نه؟ محافل محافظه‌کار که با اصطلاح «جناح راست» شناخته می‌شوند، به عنوان مثال، در فرانسه بر این اعتقادند که صدور یا تمایل شدید به صدور سرمایه‌ها به این معناست که در داخل کشور منافع حاصل از این سرمایه‌ها ناکافی شده و، به دلایل مختلف، از جمله کشمکشهای اجتماعی - سیاسی بین جناحهای راست و جناحهای چپ (که به طور معمول در قالب اتحادیه‌های کارگری و احزاب معروف به چپ و میانه عمل می‌کنند) عملاً غیرقابل اطمینان به نظر می‌رسد.

در چنین شرایطی، گرایش روزافزونی در محافل سرمایه‌دار پدید آمده است که به وضوح بیان نمی‌شود ولی مفهوم آن (هرچند طنزآمیز به نظر می‌رسد) چیزی نیست جز این شعار شگفت‌انگیز که «مازاد پس‌اندازها را به مسکو بفرستیم!»

باز هم از طنز روزگار، که جناح چپ، با آنکه طیف گسترده‌ای از لایه‌های طبقات متوسط شهری را هم در بر می‌گیرد، درست برعکس صد سال گذشته که زیر پرچم وحدت و همبستگی زحمتکشان سراسر جهان بر پیوندها و ارتباطهای بین‌المللی تأکید می‌ورزید، عمل می‌کند و به نوعی ملیت‌گرایی اقتصادی روی آورده است، و به همین دلیل معتقد است که سرمایه‌ها و مازاد پس‌اندازهای ملی باید در داخل کشور - بویژه برای ایجاد و توسعه کارخانه‌ها و افزایش دستمزدها - به کار گرفته شود. استدلال آنها هم به نوبه خود معقول به نظر می‌رسد: صادر کردن این سرمایه‌ها به معنای ضربه زدن به تولید داخلی و باز کردن راه برای رقابت آسان کالاهای وارداتی با کالاهای خودی است. نتیجه مستقیم این وضع هم بیکار شدن کارگران صنعتی و افت شدید دستمزدها خواهد بود؛ خاصه آنکه هم‌اکنون، با از بین رفتن مرزهای اقتصادی و سیاسی در اتحادیه اروپایی، همین کارگران با سرازیر شدن سیل کارگران ایتالیایی یا لهستانی به کشورهایی مانند فرانسه و آلمان، با دشواریهای بغرنجی دست به گریبان شده‌اند.

ولی در عمل ماجرا رنگ دیگری به خود گرفته است: جناح چپ در فرانسه صدور سرمایه به روسیه را تقبیح می‌کند و آن را کمک مالی به استبداد تزارگونه روسیه و پشتیبانی از قلع و قمع کارگران آن کشور می‌داند، ولی از تأثیر منفی این صدور سرمایه بر وضع اشتغال در فرانسه سخنی به میان نمی‌آورد!

### فداکاری مطرح نیست

اما چرا جناح چپ در اروپای امروز تغییر موضع داده است و همبستگی بین‌المللی را به دست فراموشی

سپرده است؟ چرا جناح چپ که در اوایل قرن بیستم از باز شدن مرزها و حتی از صدور سرمایه‌ها به خارج از کشور دفاع می‌کرد، اکنون از برجیده شدن مرزها در اتحادیه اروپا به وحشت افتاده است؟

سوزان برژه، برای این پرسشها سه پاسخ مشخص دارد: نخست آنکه، حکومت شوروی در طول قرن بیستم شعارهای همبستگی و تعاون بین‌المللی را همواره به سود خود و به زیان دیگران مورد بهره‌برداری قرار داد و به این طریق اعتبار و جذابیت آنها را از بین برد. دوم آنکه، نفوذ مستقیم و غیرمستقیم اتحادیه‌های کاتولیک موجب شد که دفاع فعالانه یا حمایت مثبت از کارگران و دیگر لایه‌های کم‌درآمد یا بیکار جامعه به کمک به تهیدستان و مستمندان مبدل شود - که یعنی تبدیل یک مسئله عام اجتماعی - اقتصادی به نوعی احساس ترحم عاطفی. و، سرانجام - و بخصوص - از آن روی که این باور در میان بسیاری از اهل تحقیق پدید آمده بود که پیشرفت اجتماعی تحقق‌پذیر نخواهد بود، مگر در پناه مرزهای سفت و سخت ملی.

جالب توجه است که در قرن نوزدهم، چپ و راست اروپا هر دو معتقد بودند که گشودن مرزهای ملی شرط لازم و منبع پیشرفت است. ولی امروز وضع تغییر یافته است. به اعتقاد سوزان برژه، «چپ اروپایی هیچ‌گونه برنامه مشخصی برای گشایش اقتصادی ندارد.»

به همین دلیل است که احزاب چپ اروپا در پس نوعی استراتژی دفاعی پناه گرفته‌اند. آنها دیگر به «همبستگی بین‌المللی» اعتقادی ندارند و هنگام تصمیم‌گیری‌های اساسی یا تعیین سیاستهای مشخص برای مقاصد معین، جز ردیف کردن کلمات و مفاهیم گنگ، چیزی برای گفتن ندارند. طی دوران نسبتاً طولانی «جهانی شدن» اول، احزاب سوسیالیست اروپا، با تکیه بر ضرورت همبستگی‌های بین‌المللی کارگران و کشاورزان و دیگر زحمتکشان، معتقد بودند که کشورهای ثروتمند برای پشتیبانی از این همبستگی‌های انسانی و اخلاقی لزوماً باید «فداکاری»‌هایی از خود نشان دهند - بدین معنا که دست‌کم تا حدی از رفاه و ثروت و آسایش خود مایه بگذارند.

ولی، به گفته سوزان برژه، امروزه، هنگامی که همین احزاب چپ و جامعه‌گرا، به عنوان مثال، سخن از بخشودن وامهای سنگین کشورهای فقیر به میان می‌آورند، کوچکترین اشاره‌ای به «فداکاری» کشورهای ثروتمند در گفتارهای آنها دیده نمی‌شود. برعکس، مایه اصلی گفتارهای آنها چیزهایی است از این نوع که همبستگی و تعاون بین‌المللی به طور کلی در مورد مردم و جامعه‌هایی مصداق می‌یابد که «به طور عینی و ملموس نتوان آنها را نوعی خطر اقتصادی برای منافع رأی‌دهندگان چپ دانست».

در این میان، جنبشهای مخالف جهانی شدن نیز از این تحلیل سوزان برژه در امان نمانده‌اند.

به اعتقاد وی، «اهداف جنبشهای کنونی ضد «جهانی‌شدن» برای تأمین عدالت اجتماعی در جهان امروز با سیاستهایی پیوند می‌یابد که، بویژه، در زمینه توزیع مجدد درآمدها و رفاه اجتماعی، آن قدر کم‌خرج هستند که هیچ‌گونه فداکاری مشخص از کشورهای ثروتمند نمی‌طلبند.» از دیدگاه مؤلف نامبرده، راه‌حل واقعی برای بهبود سطح زندگی در کشورهای فقیر این است که کشورهای ثروتمند از سهمیه‌بندی‌ها و یارانه‌های کشاورزی که کشاورزان جنوب را به خاک سیاه می‌نشانند دست بردارند. به همین سادگی. ولی نه جناح چپ، و نه جنبشهای مخالف «جهانی‌شدن» با همه سروصدهایی که به راه می‌اندازند چنین تقاضایی را مطرح نمی‌کنند.

### بستن یا گشودن مرزها؟

در برابر تمام این بحث و گفت‌وگوها، پروفیسور برژه، در کتاب خود به صراحت اعلام می‌دارد که این باور را باید به دور انداخت که تأمین پیشرفتهای اجتماعی مستلزم سیاستهای حمایتی سفت و سخت و بستن مرزهاست: در طول دوره نخستین «جهانی‌شدن» بود که مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث پدید آمد و «ستون فقرات» دولت قدر قدرت و همه‌کاره شکل گرفت (۱۰ ساعت کار روزانه در سال ۱۹۰۰ و نظامهای بازنشستگی در ۱۹۲۰ به وجود آمدند). نتیجه‌گیری نهایی مؤلف یادشده این است که سرنوشت محتومی در کار نیست. حرکت‌های سیاسی هنوز هم کارایی دارند و حاشیه‌های لازم برای تحرکات آنها به هیچ وجه از بین نرفته است. درست یا نادرست بودن تحلیل‌های مطرح‌شده، مستلزم بررسیهای جامعه در زمینه تحولات اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی دنیای کنونی است که شکل گرفتن آنها را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین فعالیتهای پژوهشگران و سیاستگذاران هر مرز و بوم دانست. □

## خانه‌تکانی آموزشی در لندن

### نمونه‌سازی در بدترین شرایط رفاهی و آموزشی

دولت انگلستان پنج حومه قدیمی لندن را که از نظر عملکرد شهرداری‌های منطقه‌ای در بدترین شرایط تسهیلات رفاهی قرار داشتند، به عنوان نمونه برگزیده است تا یک رشته عملیات

نوسازی ریشه‌ای را در آنها به مرحله اجرا بگذارد، و هدف این است که این طرز کار نمونه‌ای بشود برای دیگر مناطق کشور.

یکی از این طرح‌های ریشه‌ای عبارت است از حل مسئله دردسرافزین کمبود آموزشگاه‌های ابتدایی (دبستانها و دوره راهنمایی) که به سبب رشد گروه سنی لازم‌التعلیم در این سطوح مشکلات بزرگی به وجود آورده است. به موجب طرح جدید، مقرر شده است که، علاوه بر ایجاد مدارس جدید، نوعی همکاری رسمی یا، چنان که در محافل دولتی گفته می‌شود، نوعی «فدراسیون» بین آموزشگاه‌های موجود سازمان داده شود. هدف این طرح بی سابقه عبارت است از فراهم آوردن شرایطی که در متن آن کودکان بتوانند تحصیلات ابتدایی خود را با حضور در کلاسهای مدارس مختلف ناحیه یا منطقه ادامه دهند. در ضمن، بر اساس همین طرح، نوآوری دیگری هم مطرح شده است که به موجب آن مدارس ابتدایی به صورت نهادهای «گشاده» ای درخواهند آمد که در تمام ساعات شبانه‌روز برای استفاده عموم بازخواهند بود.

### هفت منطقه محروم

حومه‌های ایسلینگتون، هاکنی، هرینجی، ساوتوارک و لامبت، همگی محتوای این طرح‌های اصلاحی جدید را، با آنکه دشواریهای زیادی به وجود خواهند آورد، پذیرفته‌اند و برای عملی کردن آن با «اداره کل آموزش و مهارتها» به همکاری پرداخته‌اند.

به موجب برنامه کلی این عملیات که چندی پیش منتشر شده، دولت محل ایجاد حداقل ده آموزشگاه جدید را در مناطق یادشده شناسایی کرده است که هفت تای آنها به صورت «فرهنگستان»های منطقه‌ای سازماندهی خواهند شد. منظور از این اصطلاح، نسل جدیدی از مدارس مستقل است که از سوی دولت پایه‌ریزی خواهد شد و هدف آنها این خواهد بود که با استفاده از روشهای ابتکاری تدریس استانداردهای آموزشی را در سرتاسر منطقه به بالاترین سطح ممکن برسانند. به علاوه، حداقل هفت نوع جدید کلاس ششم نیز به وجود خواهد آمد.

### رقابت بخش خصوصی

اعلام این طرحها و برنامه‌های چشمگیر و آکنده از نوآوری در حقیقت پاسخی است که دولت انگلستان به ناراحتیها و شکایت‌های فزاینده در زمینه استانداردهای آموزشی و فرهنگی مدارس

لندن ارائه می‌دهد. در سال تحصیلی گذشته، این نارضایتی‌ها هنگامی به اوج رسید که حتی یکی از نمایندگان حزب حاکم کارگر در پارلمان - دایان آبوت - به نشانه اعتراض اعلام کرد که دبیرستانهای دولتی منطقه خود - هاکنی - را قبول ندارد و آنها را به نفع دبیرستانهای بخش خصوصی لندن طرد می‌کند.

در ادامه این اعتراضها، کار به جایی رسید که تا سال تحصیلی گذشته، حداقل یک سوم از والدین حومه‌های نامبرده، مدارس دولتی را ترک گفتند و فرزندان خود را، بویژه، پس از رسیدن به سطح دبیرستان، به مدارس خصوصی فرستادند.

سرانجام، نخست‌وزیر بریتانیا، تونی بلر، نیز ناچار شد شخصاً وارد این ماجرا بشود و در جریان همایش پرسروصدایی در یک مدرسه وابسته به کلیسای کاتولیک در جنوب شرقی لندن (حومه ساوتوارک) به چالشی که از جانب مدارس خصوصی متوجه دولت شده بود پاسخ گوید. آقای بلر، نخست‌وزیر، در این همایش مرحله دوم «چالش لندن» را با اعلام «استراتژی جدید مدارس پایتخت» به اطلاع همگان رساند.



آقای نخست‌وزیر اعلام کرد که بهبودهایی حاصل شده است، و چهار حومه لندن (به استثنای لامبت) در سال جاری شرایط مادی و فرهنگی خود را بهبود بخشیده‌اند، به نحوی که اکنون می‌توان حومه هاکنی را پنجمین منطقه آموزشی بسیار پیشرفته در سرتاسر کشور دانست. با این حال، نخست‌وزیر یادآور شد:

هنوز هم راه برای پیشرفتهای بیشتر باز است. هم‌اکنون مدارس بسیار خوب و پیشرفته‌ای در لندن وجود دارد - مانند همین مدرسه‌ای که امروز در آن گرد آمده‌ایم - ولی اگر نگاهی به ۴۰۰ دبیرستان موجود در لندن بیندازیم، متوجه خواهیم شد که بسیاری از آنها هنوز هم پیشرفتهای محسوسی نداشته‌اند.

در همین همایش، چارلز کلارک، وزیر آموزش و پرورش، اضافه کرد: «دانش‌آموزان لندن و والدین آنها سزاوار شرایط آموزشی بهتری هستند. ولی هم‌اکنون نیز تعدادی مدارس درجه اول در لندن وجود دارد و سطح آموزش و یادگیری در آنها بسیار بالاست و استانداردها به طور مداوم

بهبود می‌یابند. ولی ما با دیگران هم عقیده‌ایم که مدارس عمومی و مناطق آموزشی لندن هنوز هم احتیاج به تغییرات و بهبودهای واقعی‌تری دارند. طرحهایی که اعلام کرده‌ایم و خواهیم کرد نشان خواهد داد که این تحولات را چگونه انجام خواهیم داد.»



دیرکل «جامعه مدیران دبیرستانها» نیز به همین مناسبت اعلام داشت: «ما خوشحالیم از اینکه سرانجام دولت روحیه همکاری را پذیرفته است و هدفی را که سالیان دراز مدارس کشور، بویژه در لندن، برای دستیابی به آن تلاش می‌کردند به رسمیت شناخته‌اند.»

### طرح شش ماده‌ای اصلاح مدارس

طرح ویژه‌ای که به مناسبت کشمکشهای آموزشی جاری در انگلستان از سوی دولت اعلام شده، به طور کلی دارای شش بخش جداگانه است:

۱. هر مدرسه در حومه‌های منتخب باید این هدف را تعقیب کند که در طول سه سال آینده به صورت یک مدرسه تخصصی درآید.
  ۲. حداقل ۱۱ حوزه فرهنگی در پنج حومه لندن به وجود خواهد آمد که دبیرستانهای منطقه در آنجا با شدیدترین چالشهای آموزشی و فرهنگی روبه‌رو خواهند بود.
  ۳. سه واحد آموزشی جدید از طریق رقابت آزاد با هر مرجع دیگر، از جمله والدین، ایجاد خواهد شد، به نحوی که همگان بتوانند پیش از شروع ساختمان مدرسه‌ها نظریات و پیشنهادها را ارائه دهند.
  ۴. هر یک از دبیرستانهای پنج حومه مورد نظر به صورت مدارس باز درخواست خواهند آمد - بدین معنا که فراسوی کلاسهای درس رسمی نیز فعالیتهای آموزشی خواهند داشت.
  ۵. در حداقل هفت دبیرستان، امکانات بیشتری برای انتخاب رشته تحصیلی به وجود خواهد آمد.
  ۶. تجدید ساختمان یا ترمیم و تکمیل تمام مدارس موجود در هفت حومه منتخب.
- به گفته نخست‌وزیر انگلستان:

این اصلاحات را یک شبه نمی‌توان به فرجام رساند، ولی مهم این است که تغییرات از هم‌اکنون شروع شده است. □